

رشد الان

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم
دوره‌سی و پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۹۹
شماره پی‌درپی ۲۹۹ | ۴۸ صفحه
۲۴۰۰ ریال

وزارت آموزش و پرورش
سازمان تبلیغات اسلامی و امور ارتباطات
و پرورش



میوه دانش

روز معلم مبارک



قدر هر کس به اندازه همت اوست.

امام علی(ع)



ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
دوره سی و پنجم / اردیبهشت ۱۳۹۹
شماره بی دری ۲۹۹
e-mail: javan@roshdmag.ir

وزارت آموزش پرورش
سازمان پژوهش و ارزیابی آموزشی
و فرمانداری آموزشی

همین حالا

کار ما نیست، جواب نمی دهد، تا حالا این کار را نگردهایم، وقتیش را نداریم، نیروی کافی نداریم، خیلی گران است، قبل امتحان کردهایم، آمادگی اش را نداریم، ایده خوبی است اما فکر دیگری داریم، در تئوری خوب است اما عمل ممکن نیست، کلی کاغذبازی لازم دارد، خیلی زود است، خیلی دیر است، راههای بهتری هم هست، اگر خوب بود تا حالا انجامش داده بودن، بهتر است باطناب آنها توی چاه نرویم، خیلی قدیمی است، بهتر است یک وقت دیگری درباره اش حرف بزنیم، مشکل ما نیست، بهتر است بگذاریم یک وقت دیگر.

آدم وقتی به دوراهی های زندگی می رسد، همیشه سر خوردن در سرازیری آسان تر از تلاش و عرق ریختن در سریال ای هاست و همیشه برای انجام ندادن یک کار بهانه های زیادی پیدا می شود. به جای اینکه به این بهانه ها میدان دهید، باید دنبال راههای انجام کار و گذشتن از موانع باشید. این یک نصیحت نیست، بلکه راه حلی است که انسان های موفق در زندگی به کار بسته اند. امتحانش کنید. اگر دری بسته بود، پشت آن در بیهوده وقت را تلف نکنید و دلسرد نشوید. حتما راه دیگری وجود دارد. فقط باید بیشتر تلاش کنید. یادتان باشد لذت موفقیت اغلب نصیب کسانی می شود که خستگی نمی شناسند و به توائمندی خود و لطف خداوند، ایمان دارند.

خلاصه آن که فرق مردان راه با مردان نیمه راه، در برخورد با همین بهانه ها معلوم می شود. به قول عطار نیشابوری: گر مرد رهی میان خون باید رفت و زیای فتاده سرنگون باید رفت تو پای به راه در نه و هیچ میرس خود راه بگویید که چون باید رفت

محمدعلی قربانی

بهار جان ۱۰



سینمای رشد



- مدیر مسئول: مسعود فیاضی
- سردبیر: محمدعلی قربانی
- مدیر داخلی: اشرف سادات کلاکی
- مدیر هنری: کورش پارسانزاد
- طراح گرافیک: وجید حقی
- دبیر عکس: پرویز فرگوزلی
- دبیر شعر: عید بیانکی
- ویراستار: بهروز راستانی
- چاپ و توزیع: شرکت افست
- نشانی دفتر جمله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶
- صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴
- تلفن: ۰۲۱۸۸۴۰۰۹۶
- نمبر: ۰۲۱۸۸۳۰۱۴۷۸
- پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹
- فضای مجازی: @iRoshd
- نشانی مرکز بررسی آثار: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
- تلفن: ۰۲۱۸۸۳۰۵۷۷۲
- javan.roshdmag.ir
- صندوق پستی امور مشترکان: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱
- تلفن امور مشترکان: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

فهرست...



طنز

۳۴

شعر امروز

۲۲

این روزها

۲

من اهلش نیستم

زنگ اندیشه

۴

دزدان آب

هنرستان

۶

۲۰۲۰ مریخ نور د

میوہ دانش

۸

مارماری

حقیقت دین

۱۲

سجاد مالی

ایران ما

۱۴

دانش

فنون سرپا شدن

۱۶

معرفی کتاب

جدال یا مذاکره

۲۰

روز معلم مبارک

۱۲ اردیبهشت: روز معلم

تا قبل از سال ۱۳۵۸ و شهادت استاد مرتضی مطهری، روز معلم به یادبود ابوالحسن خانعلی در کشور برپا می‌شد. دکتر خانعلی دکترای فلسفه از دانشگاه تهران داشت و به تدریس فلسفه و زبان عربی مشغول بود. در سال ۱۳۴۰ و زمانی که ۲۹ ساله بود، گروهی از معلمان اجتماعی اعتراض آمیز در میدان «بهارستان» تهران برگزار کردند و خواسته‌های خود را رو به روی مجلس مطرح کردند. دکتر خانعلی که سخنرانی پرشور در این مراسم انجام داد، مورد اصابت گلوله‌های کلانتری بهارستان قرار گرفت تا ز آن به بعد به یاد

وی، از روز ۱۲ اردیبهشت به عنوان روز معلم یاد شود.

سال‌ها بعد و به دنبال ترور استاد مرتضی مطهری در اردیبهشت ۱۳۵۸، روز ۱۲ اردیبهشت به عنوان روز معلم گرامی داشته شد. مرتضی مطهری در ۱۳ بهمن ۱۲۹۸ در «فریمان» از توانع مشهد متولد شد. در ۱۲ سالگی به حوزه علمیه مشهد و در ۱۸ سالگی به حوزه علمیه قم رفت و نزد آیت‌الله بروجردی و امام خمینی(ره) تحصیل کرد. در دهه ۱۳۳۰ به تهران مهاجرت کرد و سخنرانی‌های فراوانی در انجمن‌های اسلامی انجام داد.

استاد مطهری بعد از انقلاب به دستور امام خمینی(ره) مسئول تشکیل «شورای انقلاب» شد. در اردیبهشت ۱۳۵۸ و پس از جلسه‌ای سیاسی، استاد مطهری در حال بازگشت به منزل خود بود که توسط سه نفر از اعضای گروهک فرقان مورد شلیک گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید.



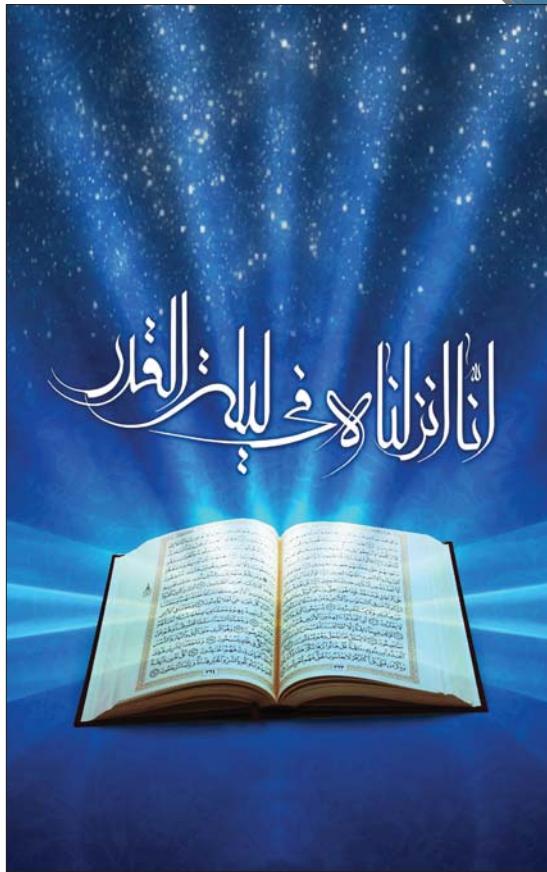
۲۰ اردیبهشت: میلاد امام حسن مجتبی(ع)

دومین امام شیعیان روز ۱۵ ماه رمضان سال دوم قمری به دنیا آمد. از بخشش و کرم امام حسن داشتن‌های فراوانی نقل شده‌اند که یکی از آن‌ها را با هم می‌خوانیم: امام(ع) غلام سیاهی را دید که گرده نانی پیش خود نهاده و خودش لقمه‌ای از آن می‌خورد و لقمه دیگری را به سگی که آن‌جا بود، می‌دهد. امام(ع) که آن منظره را دید بدو فرمود: «انگیزه تو در این کار چیست؟»

پاسخ داد: «شرم دارم که خود بخورم و به او نخورانم.» امام(ع) فرمود: «از جای خود بزنیز تا من بیایم!» سپس به نزد صاحب غلام رفت و هم باع و هم غلام را از او خرید. آن گاه غلام را آزاد کرد و آن باع را نیز به او بخشدید!



۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵



۲۷ اردیبهشت: شب قدر

قدر معانی متفاوتی دارد؛ از منزلت گرفته تا اندازه‌گیری و تقدیر امور. درباره اینکه چرا شب‌های ۱۹، ۲۱ یا ۲۳ ماه رمضان به شب قدر معروف شده‌اند، نظرات مختلفی وجود دارند؛ از جمله اینکه قرآن با تمام قدر و منزلتش بر رسول والا قدر، و به وسیله فرشته صاحب قدر نازل شده است.

نه در قرآن و نه در احادیث مشخص نشده که شب قدر به صورت قطعی چه شی است. اما در روایات آمده که شب بیست و سوم محتمل تر از دو شب دیگر است.

منزلت این شب چنان است که طبق روایات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این شب رخت‌خواب خویش را جمع می‌کرد و کمر همت برای عبادت را در دهه آخر از ماه رمضان محکم می‌بست. همیشه هم این گونه بود که اهل و عیالش را در شب بیست و سوم بیدار نگه می‌داشت تا از درک شب قدر، و درک شب‌زنده‌داری محروم نشوند.

۲۶ اردیبهشت: شهادت حضرت علی (ع)

«او را غذا بدھید و آب بنوشانید. اگر زنده ماندم، صاحب خون خوبیش هستم. اگر خواستم او را می‌کشم و اگر نخواستم از او می‌گذرم. اگر مردم، او را بکشید، ولی در حقش زیاده‌روی نکنید که خداوند اسراف کاران را دوست ندارد.»

این‌ها جمله‌هایی هستند که امام علی (ع) خطاب به فرزند خود، امام حسن (ع)، درباره این ملجم مرادی گفت؛ مردی که همراه با دو نفر دیگر از اهالی قبیله «کنده» در پایان دمشق رفت تا معاویه را به قتل برساند. دیگری برای کشتن عمرو عاص را به مصر رفت و این ملجم نیز به کوفه آمد. این ملجم که از خوارج بود، در سحرگاه ۱۹ رمضان در مسجد کوفه ضربتی به سر حضرت علی (ع) وارد آورد. با این حال امام فرزندش گفت: «فرزندم، ما خاندان رحمت و بخشایشیم. از آنچه که می‌خوری، به قاتلم بده و از آنچه که می‌نوشی، به او نیز بنوشان.»

دو روز بعد از ضربت، امام علی (ع) به شهادت رسید. برخی منابع گفته‌اند: این ملجم به علی (ع) گفته بود که چهل روز شمشیرش را تیز می‌کرد و از خدا می‌خواست که با آن بدترین مخلوق خدا را بکشد. علی (ع) در پاسخ گفت خود این ملجم با همین شمشیر کشته خواهد شد و او را بدترین مخلوق خدا نامید.





خوشمزه یا خشمزه

اعظم لاریجانی

اگر زود خسته می شوید و یا بی حال و بی انرژی هستید، نگاهی دوباره به برنامه غذایی تان بیندازید. داشتن یک برنامه غذایی سالم، متنوع و متعادل می تواند انرژی و قدرت سرشار را به شما برگرداند. برداشت خود را از خوشمزگی عوض کنید. لذت زودگذر با غذاهای چرب و طعمهای شور و شیرین را پس بزنید و با اشتها سیب قرمز بزرگی را گاز بزنید.

بفرما!



چشمانتون می گه دلتون می خواهد. تریپ دوستدار سلامت برندارین. به ندای دلتون توجه کنین!



نی قلیون! تا کی می تونی دوم
بیاری با این سبک خوردن!

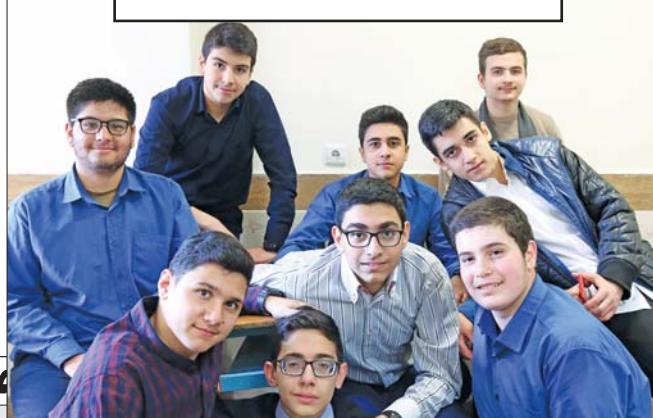


میان ماه من تا ماه گردون
.....
شما بفرما!



بیا یه لقمه نون و پنیر و گردو بزن.







عکس برگردان های تزیینی

دیگر شیشه های
مربایتان را دور نریزید.

آمنه شکاری
عکاس: اعظم لاریجانی



مواد لازم برای
تهیه خمیر پایه ماشه

۱. شیشه مربا
۲. رنگ اکریلیک سفید
۳. چسب چوب
۴. طرح ترنسفر (عکس برگردان)
۵. دستگیره
۶. قلم مو





۴. پس از چند دقیقه که طرح ترنسفر از مقواه زیرین جدا شد، آن را به آرامی بر می داریم و روی شیشه می چسبانیم.



۱. ابتدا شیشه را با رنگ اکریلیک سفید کاملاً می پوشانیم.



۴. برای حفاظت از طرح ترنسفر و قابل شست و شو شدن ظرف، یک لایه چسب چوب رفیق شده را با پنبه روی کل شیشه می زنیم.



۲. طرح ترنسفر را برش می زنیم.



۵. در شیشه را هم با رنگ اکریلیک و سپس با چسب چوب می پوشانیم و دستگیره را با چسب روی در شیشه می چسبانیم.



۳. طرح ترنسفر را داخل یک بشقاب گود که کمی آب ریخته ایم، قرار می دهیم.



تو که اضطراب امتحان نداری؟!

به نگرانی و ترسی که افراد از امتحان دارند، «اضطراب امتحان» گفته می‌شود. حد کمی از این نگرانی طبیعی و حتی لازم است. اگر اضطراب امتحان شدت پیدا کند، روی نتیجه امتحان تأثیر می‌گذارد. اضطراب امتحان می‌تواند دلایل متعددی داشته باشد، اما مهم‌ترین دلیل آن، فاصله‌گرفتن از هدف اصلی امتحان است. دانش‌آموزانی که از نمرة کارنامه و رتبه‌بندی وحشت دارند، اضطراب امتحان بیشتری را تجربه می‌کنند.

اضطراب امتحان امری ذاتی نیست. دانش‌آموزان یاد می‌گیرند که از امتحان بترسند و بنابراین، می‌توانند یاد بگیرند که از آن نرسند!

برای کاهش اضطراب امتحان سعی کن:

- درس‌ها را به مرور و در طول سال تحصیلی یاد بگیری.
- بر درس‌ها مسلط باش.
- با آمادگی و فرست کافی برای امتحان آماده شو.
- با روش‌های درست درس بخوان.
- برنامه‌ریزی مناسب و قابل اجرایی برای روزهای امتحان داشته باش.
- با روش‌های کاهش اضطراب آشنا شو و اگر لازم بود، از مشاوره کمک بگیر.

میوهٔ دانش

فوت و فن امتحان!

سیما جعفریان

محک امتحان

واژه «امتحان» به طور معمول یادآور درس و مدرسه است، اما می‌دانید که امتحان مفهومی وسیع‌تر دارد. سراسر زندگی هر یک از ما پر است از امتحان‌های کوچک و بزرگ؛ امتحان‌هایی که نتایج آن‌ها نشان می‌دهند: وضعیتمان چطور است، چه اشکال‌هایی داریم و چقدر از فرصت‌ها و امکانات خوب استفاده کرده‌ایم.

امتحان می‌تواند محک خوبی برای ارزیابی خودمان باشد، چه در مدرسه و چه در موقعیت‌های دیگر زندگی، امتحان‌ها حتی اگر سخت باشند، لازمه زندگی هستند. از امتحان نترس، بلکه آمادگی‌هایت را بیشتر کن.

نتیجه امتحان به میوه‌دادن درخت می‌ماند. امکانی است که ارزیابی یادگیری را فراهم می‌کند. ارزش یک درخت میوه را با تماشای میوه‌های آن محک می‌زنند. در مدرسه هم، یادگیری‌هایتان با امتحان ارزشیابی می‌شود و نتایج آن نشان می‌دهد تا چه اندازه به هدف تحصیلی رسیده‌اید. فصل امتحان در حقیقت فصل تماشای میوه‌های درخت دانش است.



سر جلسه چه باید بکنی؟

- کمی زودتر از شروع امتحان، در محل حاضر باش.
- با نام و یاد خدا سر جلسه امتحان حاضر شو.
- بعد از توزیع ورقه‌ها، تعداد ورقه‌ها و سوال‌ها و کیفیت چاپ آن‌ها ابررسی کن.
- به هیچ‌وجه عجله نکن و بر خودت مسلط باش.
- اگر جلسه امتحان طولانی است، هر ۲۰-۳۰ دقیقه یک بار، استراحت کوتاه یکی دو دقیقه‌ای برای خودت در نظر بگیر.
- به زمان مشخص شده برای امتحان توجه داشته باش و سرعت پاسخ‌گویی ات را مناسب با آن تنظیم کن.
- ابتدا پاسخ سوال‌هایی را که می‌دانی بنویس. کنار سوال‌های بی‌پاسخ یا ناقص علامتی بگذار تا بعد از آن‌ها رسیدگی کنی.
- بعد از امتحان هم لازم است کاری انجام دهی؟
- بعد از پایان جلسه امتحان، سعی کن درباره پاسخ‌های احتمالی و نمره‌ای که خواهی گرفت، با دوستانت بحث و جدل نکنی.
- اگر امتحان‌ها ادامه دارند، بهتر است بلا فاصله روی امتحان‌های بعدی متوجه شوی.
- بعد از اعلام نتایج، وضعیت یادگیری خود را ارزیابی و تحلیل کن.



برای امتحان آماده‌ای؟

- پیش از روز امتحان، از معلم در مورد شیوه اجرای امتحان و نوع سوالات بپرس.
- مطلوب مورد نظر را بخوان و از خودت امتحان بگیر.
- زمان لازم برای مطالعه هر درس را تخمین بزن و طبق برنامه‌ای مشخص مطالعه کن.
- تمام مطالب مربوط، شامل کتاب درسی، یادداشت‌های کلاسی و سایر موارد را مرور کن. بین کدام مطالب دشوارتر هستند و باید با دقت بیشتری بخوانی.





بهارِ جان

▪ ابراهیم اصلانی

چرا روزه؟

وقتی از روزه صحبت می‌شود، بیشتر مردم به تأثیر روزه بر سلامتی جسم می‌اندیشند. البته جنبه‌های معنوی روزه هم مورد توجه قرار می‌گیرد. اما روزه عبادتی بیشتر از این‌هاست و درباره آن به جنبه‌های دیگری هم می‌توان فکر کرد.

یک روان‌شناسی از زاویه‌ای دیگر به روزه نگاه کرده و آثار آن را در بهداشت و سلامت روانی انسان بررسی کرده است. روزه عبادتی است که باید درباره آن بیشتر اندیشید. روزه صادقانه و با اخلاص، می‌تواند زندگی را متتحول کند و آثار معنوی آن نه فقط برای یک ماه، بلکه برای ماه‌ها و سال‌های بعد ماندگار باشد. این نکات را بخوانید و بینید جسم، روح و جانتان چقدر از روزه بهره می‌برند.

۱. فلسفه زندگی امر ادوباره مرور می‌کنم

روزمرگی باعث می‌شود کمتر به چیستی و چرا بی‌زندگی بیندیشم. باید گاهی در موقعیت‌هایی قرار بگیرم تا باید بیاید «از کجا آمد هام؟ آمد نم بهر چه بود؟» روزه یکی از این موقعیت‌هاست و فرصتی است تا اندیشه در فلسفه زندگی را جدی بگیرم. روزه توجه مرا به اساس زندگی و فلسفه آن جلب می‌کند.

۴. می‌بذریم که تغییر لازم است

بعد از آنکه خودم را ارزیابی کردم، معلوم می‌شود که در چه مواردی به تغییر و اصلاح نیاز دارم. روزه و بهویژه ماه رمضان بهترین مقدمه برای تغییر است؛ چون هم آمادگی و هم زمینه‌های عملی آن وجود دارد. اصلاً با این نیت وارد ماه رمضان می‌شوم که به تغییر بله بگویم. روزه فضایی دارد که مرا به سمت تغییر و اصلاح رفتار می‌برد.

۲. چشم دلم باز می‌شود

انگار قبل از روزه خواب بوده‌ام و خیلی چیزها را نمی‌دیدم. در زندگی عادی به همه چیز عادت می‌کنم و حساسیت‌م به اعتقادات و ارزش‌ها کاهش می‌باید. روزه مرا از تکرار و عادت در می‌آورد و حساسیت‌هایم را درباره خودم، زندگی، جامعه و دیگران تحریک می‌کند. روزه بیدارم می‌کند، چشم دلم را می‌گشاید و هوشیارم می‌سازد.

۵. از موهبت تنهایی و خلوت بهره می‌برم

خلوت کردن، یعنی دوری گزیدن از دیگران برای پرداختن به خود. خلوت به معنای گوشش‌گیری و فاصله گرفتن از دیگران نیست. هر انسان سالم در زمان‌های مشخص به خلوت خود می‌رود تا روح و روانش را تصفیه کند، به تهدیب نفس بپردازد و دوباره به جمع بازگرد. یکی از موهبت‌های روزه، یافتن فرصت‌های خلوت است. روزه فرصتی فراهم می‌آورد تا در تنهایی و خلوت خودم، صادقانه با خدا گفت و گو کنم.

۳. فرصتی برای خودسنجی و خودارزیابی است

وقتی به خودم بازمی‌گردم، تازه می‌فهمم که در چه وضعیتی قرار دارم. الان نوبت به خودسنجی و خودارزیابی رسیده است. وضعیتم را مرور می‌کنم تا نقاط قوت و ضعفم معلوم شود. در واقع، از خودم حساب می‌کشم، قبل از آنکه روز حسابرسی فرارسد. ماه رمضان، وقت آن است که خودم را در ترازوی تقوی و اخلاق بسنجم.



۸. اعتقادات و باورهایم را احیا می‌کنم

روزمرگی، مصلحت‌اندیشی و گاه کوتاه‌بینی، باعث می‌شود اعتقاداتم ضعیف شود و از باورهایم کوتاه بیایم. رمضان این فرصت را فراهم می‌آورد تا اعتقادات و باورهایم را مرور و ارزیابی کنم. نتیجه این فرصت، باید بازگشت به خود باشد تا بتوانم آنچه را از دست داده‌ام، دوباره بازگردد. روزه آب‌یاری ریشه اعتقاداتم است تا درخت باورهایم بیشتر رشد کند و قد بکشد.

۹. گامی بزرگ در مسیر معنویت و انسانیت برمی‌دارم

برای کسی که انسانیت و معنویت اهمیت دارد، همه روزها فرصت هدایت محسوب می‌شوند. اما رمضان فرصتی فوق العاده و بیژه است. خداوند برای ماه رمضان ویژگی‌هایی مقرر داشته است که راه هدایت را برای همه آسان می‌کند. رمضان فرصتی استثنایی است و عدمای قدر این فرصت را به خوبی می‌دانند. روزه می‌تواند قدم‌های کوچک مسیر معنویت را به گام‌های بزرگ تبدیل کند.

۱۰. گاهی آرامشی بعد از توفان است

گاه زندگی دست‌خوش آشتفتگی‌ها و تلاطم‌هایی می‌شود و رسیدن به ساحل نجات دشوار به نظر می‌رسد. در این شرایط انسان دنبال چیزی می‌گردد که به او کمک کند تا آرامش بابد. رمضان می‌تواند ساحل نجات و پناهگاهی باشد برای کسانی که از نظر فکری و روانی شرایط سختی را پشت سر گذاشته‌اند. روزه نه تنها آرامبخش است، بلکه در توفان‌های زندگی، می‌تواند نجات‌بخش هم باشد.

۱۱. با عمل خود، هویتم را شکل می‌دهم

«تقوا» مفهومی دو بعدی است: پخشی از آن دوری کردن و پرهیز از گناهان، و بخش دیگر حفظ کردن خود با عمل شایسته است. در تقوا هم پرهیز وجود دارد و هم عمل. بنابراین، جایی که لازم باشد، دوری می‌کنم و هر جا ممکن بود، با عمل خودم را تقویت و به خدا نزدیک می‌کنم. روزه فرصتی ویژه برای معنا بخشیدن به تقواست تا بتوانم با عمل، هویتم را شکل دهم.

۶. تجربه زیبای درون‌گاوی است

وقتی روزه‌ها ادامه می‌یابند، به تدریج حس و حالم تغییر می‌کند. روزه موجب می‌شود به درک بهتری از خودم برسم و بفهمم که چرا نمی‌توانم به راحتی بعضی از عادت‌هایم را تغییر دهم. روزه نور معنویت و اخلاق را به روح من می‌تاباند. روزه مرا به تحلیل درون و امیدار و باعث می‌شود به دلایل رفتارها و عادت‌هایم، دقیق‌تر بیندیشم.

۷. فضای روزمرگی و تکرار تغییر می‌کند

عادت‌ها و تکرارها زندگی را به یک جریان روزمره و یکنواخت تبدیل می‌کنند. روزمرگی به ظاهر در دسر چندانی ندارد، اما زندگی را خسته‌کننده و کسالت‌بار می‌کند. در زندگی باید جایی کلیشه‌ها و تکرارها بشکند. رمضان می‌تواند جریان تکراری زندگی و روزمرگی را در هم بشکند و این جریان را تغییر دهد. روزه تنوعی در مسیر عادی و تکراری زندگی ایجاد می‌کند.

حقیقت دین

بشناسیم و برای فهم اسلام او را ملاک و معیار قرار دهیم.
«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أَسْوَةً حَسَنَةً...»

هدف از بیان این مطالب نشان دادن اشکالاتی است که از برداشت نادرست از دین و سبک زندگی مؤمنانه به وجود می‌آیند. این گونه تلقی‌ها و پندارهای نادرست در زمان حیات پیامبران و امامان (علیهم السلام) هم رایج بوده‌اند و آن بزرگواران کوشش فراوانی برای اصلاح رفتار و اندیشه اهل ایمان به خرج می‌دادند. حکایت‌هایی که در ادامه می‌خوانید، درباره همین موضوع است:

حکایت اول

گروهی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) از زنی تمجید کردند و گفتند: «ای رسول خدا! او روزها روزه می‌گیرد و شبها را به عبادت خدا می‌بردازد. البته او بداخل‌الاواق است و با زبانش، همسایه‌های خود را آزار می‌دهد.» پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «او از دوزخیان است.»

حکایت دوم

امام صادق (علیهم السلام) درباره احوال مردی سؤال کرد. به حضرت گفتند: «وی نیازمند شده است.» امام پرسید: «اکنون چه می‌کند؟» گفتند: «در خانه پروردگارش را عبادت می‌کند.» فرمود: «روزی اش از کجا می‌رسد؟» گفتند: «از سوی برخی دوستانش.» امام (علیهم السلام) فرمود: «به خدا سوگند! آن کس که روزی او را می‌رساند، از او عبادت پیشنهاد می‌کند.»

حکایت سوم

حضرت عیسی (علیهم السلام) به مردی رسید و از او پرسید: «چه می‌کنی؟» گفت: «عبادت می‌کنم.» فرمود: «چه کسی مخارج تو را تأمین می‌کند؟» گفت: «برادرم.» فرمود: «برادرت از تو عابدتر است.»

حکایت چهارم

از امام صادق (علیهم السلام) نقل شده است که حضرت فرمود: در قوم بنی اسرائیل، عابد پیری زندگی می‌کرد که همواره به عبادت و دعا مشغول بود. یک روز در حال عبادت، چشمش به دو کودک بازیگوش افتاد که خروسی را گرفته بودند و با بی‌رحمی پرهای او را می‌کنند. عابد پیر به جای آنکه آن دو کودک خطاکار را از آزار خروس بازدارد، همچنان به عبادتش ادامه داد. در همان زمان، خدا به زمین فرمان داد که آن عابد پیر را در خود فرو بزد.

حکایت پنجم

گروهی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حج رفتند و پس از بازگشت، خدمت آن حضرت رسیدند. آنان در ستایش یکی از همراهان خود گفتند: «ای رسول خدا! هر جا اترافق می‌کردیم، او تا زمان حرکت ذکر لا اله الا الله می‌گفت.» پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسید: «پس در این مدت چه کسی به چارپای او علف می‌داد و

■ **علی دنیایی**
یکی از موضوع‌هایی که در اسلام بسیار سفارش شده، «شناخت درست و دقیق معارف دین و عقاید و خردورزی» است. خدای متعال می‌داند که اگر بندگانش، معرفت دقیق و شناخت درستی از دین او نداشته باشدند، دچار کج‌فهمی‌ها و سوءتفاهم‌های زیادی می‌شوند. حداقل نتیجه‌هایش این است که انسان‌ها به روشی که خودشان درست پنداشته‌اند، عمل می‌کنند، نه آنچه خداوند فرموده است. همین موضوع سبب می‌شود که نتایج بسیار شیرین و ارزشمندی که باید بر اثر زندگی مؤمنانه حاصل شود، به دست نیاید. خیلی از انحراف‌هایی که در جامعه دینی به وجود می‌آیند، ناشی از فهم ضعیف و نداشتن درک قوی از آموزه‌های الهی و احکام اسلامی می‌باشد. البته دشمنان نیز کسانی را گمراه می‌کنند که از این نظر ضعیف‌اند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «افضل العباده الفقهه»؛ برترین عبادت، فقه (فهم عمیق از دین) است. امام رضا (علیهم السلام) فرمود: «عبادت به زیادی نماز و روزه نیست، بلکه عبادت زیاد اندیشیدن درباره خداوند متعال است.» امام علی (علیهم السلام) فرمود: «عبادتی که در آن فهم عمیق نباشد، هیچ خیری ندارد.»

امام صادق (علیهم السلام) فرمود: «ساعتی اندیشیدن، برتر از یک سال عبادت است.»

گروهی در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) مردی را ستایش را کردند و همه ویژگی‌های خوب را برایش برشمردند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسید: «عقل او چگونه است؟» گفتند: «ای رسول خدا! ما از تلاش او در عبادت و دیگر خوبی‌ها سخن می‌رانیم و تو از خرد او می‌برسی؟» حضرت فرمود: «نادان از روی نادانی دست به زشتی‌هایی بزرگ‌تر از زشتی‌های انسان‌های گناهکار می‌زند. همانا بندگان به میزان عقلشان، در قیامت به رتبه‌های بالاتر نائل می‌شوند و به پروردگار تقرب می‌جوینند.»

این گونه روایتها نه تنها در صدد کم‌کردن از ارزش عبادت نیستند، بلکه می‌خواهند به ما بیاموزند که عبادت باید بر اساس فکری درست، و ایمانی برخاسته از اندیشه و آگاهی صورت گیرد. همچنین، خدای متعال برای اینکه ما معیاری برای اندیشه و رفتار خود داشته باشیم، حکایت پیامبران و مؤمنان راستین را در قرآن بیان می‌فرماید. آیه ۲۱ سوره مبارکه «احزاب»، پیامبر اکرم (ص) را به عنوان الگویی زیبا و نیکو معرفی می‌کند تا ما از او بیاموزیم و دین را با اصل و ریشه‌اش

برای خود او غذا درست می کرد؟» یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله گفتند: «این کارها را ما برایش انجام می دادیم.» پیامبر(ص) فرمود: «همه شما از او بهترید.» همچنین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیثی، معیار شناخت مؤمنین حقیقی را این گونه بیان می فرماید: «به زیادی نمازشان و روزه بسیار و حج فراوان و بخشش زیاد و نالههای شبانه آنان نگاه نکنید! بلکه به صداقت و امانت داری شان بنگرید.»

از روایت‌های فوق نتیجه می‌گیریم که نمی‌شود با نگاه سطحی دین و عمل مؤمنانه و خداپسندانه را شناخت. کسی که بخواهد دین را از روی رفتار و گفتار انسان‌هایی بشناسد که خداوند آنان را ملاک قرار نداده است، حتماً گاهی دچار اشتباه می‌شود. اما اگر با تفکر در آیات قرآن، مراجعه به سیره پیامبران و امامان معصوم (علیهم السلام)، و پرسش از عالمان رباني، به شناخت آینین اسلام همت کند، قطعاً به نتیجه درستی می‌رسد.

همچنین این تذکر هم می‌تواند مفید باشد که انتقاد اولیای دین از شیوه عبادت برخی مؤمنین، نباید ما را از اهمیت و ارزش بالای عبادت‌هایی همچون نماز، روزه و ... غافل کند. پس از شهادت امام صادق (علیه السلام)، ابوبصیر نزد امّ حمیده (همسر امام) رفت تا مصیبت شهادت حضرت را به او تسلیت گوید. امّ حمیده گریه کرد. از گریه امّ حمیده، ابوبصیر هم گریست. سپس امّ حمیده گفت: «ای ابومحمد! اگر ابوعبدالله (امام صادق (علیه السلام)) را هنگام مرگ می‌دیدی، شگفت‌زده می‌شدی. او در آن لحظه‌ها چشمانش را باز کرد و فرمود: هر کسی را که میان من و او پیوند خویشاوندی است، گرد آورید. ما نیز همه بستگان حضرت را گرد آوردیم. امام(ع) به آنان نگریست و سپس فرمود: همانا شفاعت ما به سبک شمارنده نماز نمی‌رسد.»

اطاعت از خدا، سبب درستی تمام اعمال و رفتار اهل ایمان می‌شود. بعضی با اینکه ظاهر مؤمنانه‌ای دارند، ولی «هوی خواهی» را بر «خداخواهی» ترجیح می‌دهند. به آن مقدار از دستورات دین که خوشناسان می‌آیند و راحتاند، عمل می‌کنند و بخش‌های مهم دیگر را کنار می‌گذارند. این همان روشی است که ابليس برگزید و به همین سبب از درگاه خدا رانده شد.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «وقتی خدا به ابليس فرمان داد که به آدم سجده کند، او به خدا گفت: پروردگار، به عزت سوگند که اگر مرا از سجده به آدم معاف کنی، چنان عبادت می‌کنم که هرگز هیچ بندهای مانند آن عبادت نکرده باشد. خداوند فرمود: من دوست دارم آن طور که خودم اراده کرده‌ام، اطاعت شوم (نه آن گونه که تو تعیین می‌کنی).»





۹

مهر شهری با قدمت هفت هزار سال



▪ زهره کریمی ▪ عکس: سید مرتضی همدانی

اگر قصد سفر به شهرهای جنوبی ایران را دارید، حتماً در برنامه خود بازدیدی از شهر کوچک «مهر» که در جنوبی‌ترین نقطه استان فارس و هم‌مرز با استان‌های هرمزگان و بوشهر است، قرار دهید.

قدمت تاریخی

قدمتش حدوداً به هفت هزار سال قبل بر می‌گردد. وجود آثار باستانی و بناهای تاریخی گواه این مدعای است. گویششان به زبان فارسی است، اما به دلیل نزدیکی با کشورهای حوزه خلیج فارس برخی از کلمات عربی وارد این زبان شده‌اند. نکته جالب اینکه به علت وسعت کم مهر، تاکسی و اتوبوس درون شهری ندارد و مردم برای حمل و نقل از وسایل شخصی و موتورسیکلت استفاده می‌کنند.

آب و هوای و تولیدات

آب و هوای گرم و خشک باعث ایجاد نخلستان‌ها و باغ‌های مرکبات وسیع شده است. زنبورداری و پرورش کیک و بلدرچین، وجود هزاران هکتار راضی کشاورزی، این شهر را به یکی از قطب‌های کشاورزی در جنوب استان درآورده است. پالایشگاه گازی پارسیان که در ۱۲ کیلومتری مهر قرار دارد، با مشغل‌های همیشه روشن، نشانه‌ای از توسعه اقتصادی در جنوب ایران است و نقش زیادی در تولید گاز کشور دارد. به سبب نزدیک بودن به منطقه ویژه اقتصادی پارس جنوبی و دارا بودن آب شیرین، مهر آب و هوای مناسب‌تری نسبت به نقاط هم‌جوار خود دارد.

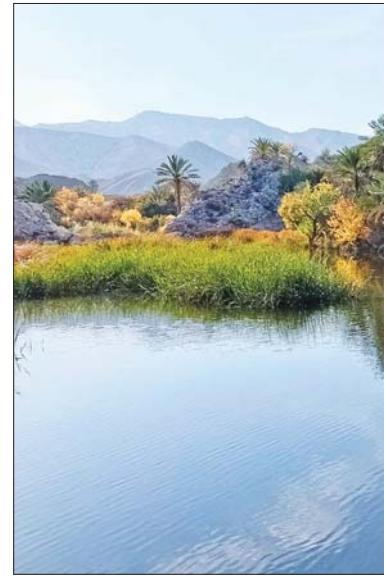
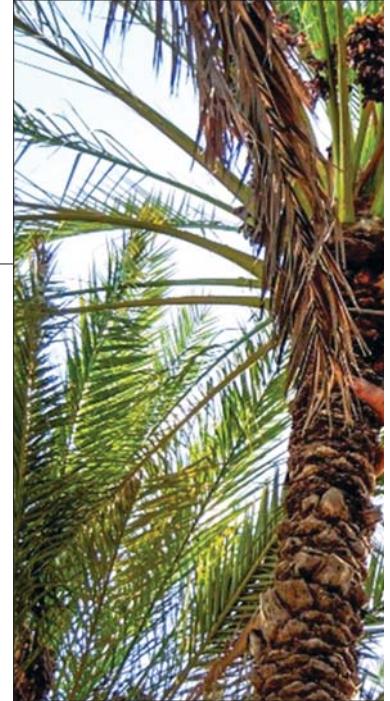
گلیم‌بافی، حاجیم‌بافی، تلی‌بافی و سفالگری از جمله هنرهای دستی هنرمندان این خطه است. رنگینک، گمنه، مازون و نان محلی از غذاهای سنتی این شهر است که مزه کردنشان خالی از لطف نیست.

طرز تهیه رنگینک

غذایی خوشمزه است که طرفداران زیادی دارد. بسیار هم ساده تهیه می‌شود. ابتدا هسته خرمها را خارج و داخل آن‌ها را با مغز گردو پر می‌کنیم. سپس آن‌ها را در ظرف مناسبی در کنار هم قرار می‌دهیم و آرد را در روغن سرخ می‌کنیم و روی خرمها می‌ریزیم. رنگینک یکی از پایه‌های ثابت سفره مردم مهر است.

▶ رنگینک یکی از غذاهای سنتی و خوشمزه مهر است و پایی ثابت سفره‌های مردم مهر است رنگینک معمولاً در ایام ماه مبارک رمضان تهیه می‌شود.





▶ قبرستان تاریخی فال: در روستای فال قرار دارد. بیش از ۵۰ سنگ تاریخی به شکل صندوقی در اندازه‌های متفاوت در این قبرستان موجود است که مربوط به قرن‌های ۸ و ۱۱ قمری هستند و روی آن‌ها انواع نقش‌های هندسی و آیات قرآنی به خط ثلث و کوفی نوشته شده‌اند.



فنون سرپا شدن

۱ بُزگ ترین دردسر همه ما در این روزها گوشی هایمان هستند. اما گوشی ها، برخلاف آنچه سپاری فکر می کنند، فقط به چشم ضرر نمی رسانند. اگر سر خود در نظر بگیرید (مثلاً ۵-۶ کیلوگرم)، حالا اگر سر شما همراهه باشید، وزن خاصی را برای فشاری که وزن سر و گردن به بدن می آورد، از طرف جاذبه زمین، بیشتر می شود. (محاسبات ریاضی که بدان نظرفته است؟!) همین خاطر لازم است، هر چند دقیقه بکار نرم شاهای گردند را جامد کنید. اگر حال و حوصله این کار را دهید و زمان استفاده از گوشی را کمتر کنید، خود شود.

۲ خلی از ما در خانه از دمیایی های لای انگشتی استفاده می کنیم که آن ها را می گویند. خلی هم شیک هستند و به نظر نمی آید ضرری برای ما داشته باشند. اما همین که انگشتانمان را از حالت طبیعی خارج می کنند، می توانند به مرور موجب تغییر در راه رفتن، کوقا شدن قدمها، و کمر درد و پادرد شوند.

▪ مهدی زارعی حالا که تابستان نزدیک شده است، قطعاً شما هم مثل خیلی های دیگر، کلی برنامه برای روزهای تعطیل خود دارید. شاید از آن گروهی باشید که قصد دارد کل ایام تعطیل را به بازی، ورزش و تحرک بگذراند. شاید هم تنها به خواب و استراحت و احیاناً بازی با تلفن همراه و رایانه فکر می کنید و یک زندگی کاملاً بی تحرک. اگر هم می خواهید به کلاس های کمک آموزشی بروید، در حقیقت با نشستن مداوم روی صندلی، بین افراد بی تحرک قرار می گیرید. بهر حال شما اگر اهل ورزش باشید، حتماً در شماره های گذشته این مجله متوجه شده اید که برای بهتر شدن برنامه های ورزشی و عملکرد تان چه باید بکنید. اما اگر ورزش نمی کنید، باید مراقب مصدومیت هایی باشید که در انتظار تان هست. حداقل تلاش کنید که در این شرایط سالم بمانید!



خیلی از شما با مشکل اضافه وزن روبه رو هستید و بدبختانه حال و حوصله ورزش هم ندارید. در این شرایط چه باید بکنید؟ حتماً بارها این جمله را شنیده اید که: «این غذا را بخور، کالری دارد!» حالا به شما توصیه می کنیم: چیزهایی بخورید که کالری منفی دارند! بله، کالری منفی! منتظر موادی هستند که بعد از خوردن، چنان سوخت و ساز آنها در بدن کالری مصرف می کند که حقی از کالری که وارد بدن تان شده است، بیشتر خواهد بود. به همین خاطر خوردن آنها جلوی چاقی را می گیرد. از جمله این مواد که در دسترس اند می توان به کرفس و آب کرفس، کلم بروکلی، فلفل قرمز، گوجه فرنگی، پیاز چه، گل کلم، سیر، خیار، کاهو، و گریپ فروت اشاره کرد. پس در سالادتان از این سبزی ها استفاده کنید.



۵

فرق نمی کند که همراه با خانواده و ماشین خود تان به مسافت رفته اید و مدتی طولانی روی صندلی نشسته اید، یا اینکه زمان زیادی را جلوی رایانه و روی صندلی مخصوص سپری کرده اید. لازم است ۳۰ دقیقه یک بار بلند شوید و مدنی راه بروید. حتی اگر لازم است از پیشوایان بخواهید، لحظه ای در کنار جاده متوقف شود تا صندلی حتماً از پشتی صندلی اسفلت شود. قبل از کار با رایانه هم بروای نشستن روی مدل های متفاوتی دارند. اما ویژگی اصلی همه آنها این است که نمی گذارند روی قوز کنید و با قرار گرفتن در پشت کمر، از خم شدن کمر تان جلوگیری می کنند.

۶



ایستادن مداوم هم مفید نیست. اما ممکن است جایی باشید که مجبورید مدتی طولانی بایستید. مثلاً برای دیدن بازی برادر کوچک تر خود به زمین فوتbalی رفته اید که او تمرین می کند. حتی در این شرایط هم سعی کنید هر چند دقیقه یک بار کمی جایه جا شوید، قدم بزنید یا حداقل زانوهای خود را کمی خم کنید.

۳

هر قدر روز داشته باشید حتماً بارها شده است که باری سنجین تراز نتوان خریده اید. یا مثلاً خریدهای خانه باشد این بار، چند کتاب سنجین باشد که حتی ممکن است کوله پشتی لپ تاپ تان حسابی سنجین باشد. در این گونه موارد، به چند نکته دقت کنید: - حتماً تعادل را برقرار کنید. مثلاً اگر بار زیادی در دست دارید، آن ها را در دو طرف چپ و راست بدن تان بگذارید؛ به طوری که سنجینی آنها در می شود. بیشتر است از کوله هایی استفاده نکنید که از یک شانه اویزان - حاضر نیستند که از کوله تان را از شانه خود جدا کنند. اگر هم شانه آویزان نکنید و سعی کنید از هر دو شانه راست و چپ به نسبت مساوی استفاده کنید. - برای بلند کردن چیزها از روی زمین، به هیچ عنوان کمر تان را خم نکنید. این موضوع ربطی به وزن آن چیز ندارد. حتی اگر کنترل تلویزیون روی زمین بود، به اینکه کمر تان را خم کنید، زانوهایتان را خم کنید. با مشکل دیسک کمر روبید و شدید، وقتی هم سن شما بوده اند، همین موضوع ساده را رعایت نکرده اند!





فیلم‌نامه پنویس!

روح‌اله مالمیر

کردم و فیلم‌نامه‌ای را آماده کردم. نتیجه این شد که در چهار روز یک فیلم کوتاه ۱۰ دقیقه‌ای به نام «سقوط» کارگردانی کردم و توانستم اولین فیلم را بسازم.

■ غیر از فیلم‌سازی رشته‌های هنری دیگری راه تجربه کرده‌ای؟

رشته عکاسی و سازدهنی و بالون را هم خیلی دوست دارم، ولی متأسفانه تا به حال جز عکاسی و فیلم‌سازی توانسته‌ام رشته دیگری را تجربه کنم.

■ خانواده‌ات باشکه در کنار درس و مشق کار فیلم‌سازی هم می‌کنی، موافق هستند؟

خدا را شکر یکی از همراهان و حامیان اصلی و همیشگی من، خانواده‌ام بوده است و تا به این لحظه اگر موفقیتی کسب کرده باشم، فقط به خاطر همراهی خانواده‌ام است. همیشه از آن‌ها منشکر هستم و خواهم بود. امیدوارم که بتوانم زحمات و الطاف آن‌ها را جبران کنم.

■ از بین فیلم‌هایی که ساخته‌ای، کدام را بیشتر دوست داری؟

هر سه فیلمی که ساخته‌ام را دوست دارم، چون هر کدام از آن‌ها برای من تجربه خاص خودش را داشته است. ولی احساس می‌کنم که اگر فیلم‌نامه مناسب و تجربه‌های بیشتری داشتم، فیلم‌های بهتر و قوی‌تری را می‌ساختم.

■ کدام یک از فیلم‌هایی است به جشنواره بین‌المللی فیلم رشد راه پیدا کرده است؟

فیلم «زندگی به رنگ آتش» در سال ۱۳۹۸.

■ چگونه با جشنواره فیلم رشد آشنا شدی؟

از طریق دوستی که قبل فیلم‌هایشان را به این

جشنواره ارسال کردند.

■ به نظرت جشنواره‌هایی مثل فیلم رشد چه تأثیری بر وضعیت دانش‌آموزان دارد؟ اصلاً به نظرت این طور جشنواره‌ها مفید هستند؟

به نظرم جشنواره‌ها و مسابقه‌هایی مثل فیلم رشد و فرهنگی - هنری، از ضرورت‌های وزارت آموزش و پرورش هستند که از این طریق می‌توانند استعدادهای دانش‌آموزان صحبت

■ در حال حاضر مهم‌ترین کار علی فرح‌بخش چیه؟

واقعیت‌ش چون امسال در سال دوازدهم رشته‌ادبیات انسانی درس می‌خوانم و کنکور را بهزودی پیش رو دارم، به شدت درگیر درس و کتاب و مدرسه هستم که به امید خدا بتوانم با موفقیت از سد کنکور عبور کنم.

■ واگر امسال در کنکور قبول نشوانی چه کار می‌کنی؟

هیچی، دوباره شروع می‌کنم و از اول می‌خوانم.

■ با این حساب مهم‌ترین آرزوی علی فرح‌بخش در حال حاضر...؟

فعلاً مهم‌ترین آرزوی من موفقیت در کنکور سال ۱۳۹۹ است و اینکه خیلی دوست دارم تا جایی که توانش را دارم. رشته فیلم‌سازی را یاد بگیرم و بتوانم فیلم‌های خوب و مؤثری را نویسندگی و کارگردانی کنم.

■ چطور شد که سر از فیلم‌سازی درآوردی؟

زمانی که در کلاس دهم درس می‌خواندم، معاون پرورشی مدرسه ما آمد و به من گفت که جشنواره‌ای برای دانش‌آموزان هست به اسم مسابقات فرهنگی و هنری. چون در آن سال من شعر و داستان می‌نوشتم، ایشان به من گفت اگر داستانی یا شعری داری، بیاور تا برایت ارسال کنم. من پرسیدم:

جز این رشته‌ها رشته دیگری هم هست؟ او گفت رشته‌های عکاسی و فیلم‌سازی هم هست. من هم چون در انجمان سینمای جوانان تالش از شعر و داستان در نظر نداشتم، ایشان به من گفت اگر داستانی یا شعری داری، بیاور تا برایت ارسال کنم. من پرسیدم:

کشواره فرهنگی و هنری به دست آورد. فرح‌بخش بعد از فیلم کوتاه سقوط، در چهار فیلم کوتاه به عنوان دستیار کارگردان حضور داشت تا اینکه در سال ۱۳۹۷ دومین فیلم کوتاه خود را، با عنوان «زندگی به رنگ آتش»، نویسنده‌گی و کارگردانی کرد. این فیلم نیز رتبه دوم کشواره در «سی و هفتمن» دوره جشنواره فرهنگی و هنری و همچنین رتبه دوم دوره جشنواره جوانان تالش آموزی «چهل و کشواری در «هشتمین دوره جشنواره نوچوان سالم» کسب کرد و توانست به بخش دانش‌آموزی «چهل و نهمین جشنواره بین‌المللی فیلم رشد» راه یابد. او بعد از فیلم «زندگی به رنگ آتش» سومین فیلم کوتاهش به نام «عبدات» را کلید زد و این بار نیز رتبه اول کشواری در جشنواره «گلستانه سرمه» را در استان گلستان از آن خود کرد.

ویزگی‌های فیلم داستانی چیست؟

فیلم‌نامه و داستان دو نوع ادبی متفاوت‌اند و اگر کسی مختصات هر یک از آن‌ها را به‌خوبی بشناسد، می‌تواند به دنیای آن ورود پیدا کند. شاید در عمل بتوان این قاعده کلی را گفت که هر داستان نویسی بالقوه فیلم‌نامه‌نویس هم هست، اما کمتر دیده شده که یک فیلم‌نامه‌نویس بتواند از چنبره سینما و تصویر رهایی یابد و داستانی در خور خلق کند.

فیلم داستانی براساس یک شخصیت و کنش اصلی شکل می‌گیرد. این نوع فیلم‌ها، همانند سایر فیلم‌ها، دارای نوعی روایت، یعنی آغاز، میانه و پایان هستند و می‌باید گره‌افکنی، گره‌گشایی، بحران، تعليق و سایر عناصر داستانی در آن وجود داشته باشد.

فیلم‌های داستانی عمولاً از نظر پایان‌بندی دو گونه هستند: پایان باز یا پایان بسته. ساختار فیلم‌های داستانی کلاسیک از ساختار درام ارسطویی تبعیت می‌کند و این گونه فیلم‌ها، عمولاً پایانی بسته دارند.

■ علی فرح‌بخش آیینه‌ماه ۱۳۸۰ در استان گیلان،

شهرستان سرسیز تالش به دنیا آمد. فعالیت هنری او از سال ۱۳۹۴ با عضویت در «انجمان سینمای جوانان ایران» در دفتر تالش آغاز شد و بعد از شرکت در دوره‌های فیلم‌سازی انجمن، اولین فیلم خودش را در زمستان ۱۳۹۶ با عنوان «سقوط» کارگردانی کرد. او با این فیلم توانست رتبه سوم کشوری را در بخش دانش‌آموزان فیلم‌ساز در سی و ششمین دوره جشنواره فرهنگی و هنری به دست آورد.

فرح‌بخش بعد از فیلم کوتاه سقوط، در چهار فیلم کوتاه به عنوان دستیار کارگردان حضور داشت تا اینکه در سال ۱۳۹۷ دومین فیلم کوتاه خود را، با عنوان «زندگی به رنگ آتش»، نویسنده‌گی و کارگردانی کرد.

از فیلم نیز رتبه دوم کشواره در «سی و هفتمن» دوره جشنواره فرهنگی و هنری و همچنین رتبه دوم دوره جشنواره نوچوان سالم کشواری در «هشتمین دوره جشنواره نوچوان سالم» کسب کرد و توانست به بخش دانش‌آموزی «چهل و نهمین جشنواره بین‌المللی فیلم رشد» راه یابد. او بعد از فیلم «زندگی به رنگ آتش» سومین فیلم کوتاهش به نام «عبدات» را کلید زد و این بار نیز رتبه اول کشواری در جشنواره «گلستانه سرمه» را در استان گلستان از آن خود کرد.



بله، به امید خدا باز هم خواهم ساخت.

■ با چه موضوع هایی؟

احتمالاً با موضوع اعتیاد، چون از قبل این موضوع فکرم را مشغول کرده بود. فیلم‌نامه‌ای هم با این موضوع نوشتنهام که ان شاء الله بعد از کنکور خواهم ساخت.

■ اگر اوقات فراغتی داشته باشی، کدام گزینه را انتخاب می‌کنی؟

(الف) تماشای فیلم (ب) مطالعه کتاب (ج) ورزش (د) در کنار خانواده تماشای فیلم

■ چرا این گزینه را انتخاب می‌کنی؟

چون احساس می‌کنم یکی از مواردی که مرا آرام می‌کند، تماشای فیلم است و اینکه سینما را بسیار دوست دارم.

■ با این سه کلمه یک جمله ادبی بساز: کلاکت- زندگی- روزنامه

زندگی مانند روزنامه‌ای است که هر روز با به هم کوییدن کلاکتی، شماره‌ای جدید از آن چاپ می‌شودا پس برای هر روزت فیلم‌نامه‌ای جدید بنویس و با هدف زندگی کن!

■ الا دوست داری از چه کسانی تشکر کنی؟

از پدر و مادر عزیزم، استادان بزرگوارم، و دوستان و عزیزانی که در هر لحظه برای قدمهای پیش رو تشویقم کردن و هر زمان که احساس ناامیدی کردم، مرا دلگرم کردن و برایم قوت قلب بودند. امیدوارم همیشه سلامت و خندان باشند.

■ و آخرین حرف علی بسایر دانش آموزانی که دوست دارند فیلم بسازند، چیه؟

هر دانش آموزی که دوست دارد هنرمندی توانند شود، باید غرور و حسادت را کنار بگذارد و فقط برای موفقیت خودش تلاش کند. از نظر من، هر فردی برای موفقیت یک راه دارد و آن هم تنها تلاش است. موفقیت‌ها را پشتکار داشتن نگه می‌دارد و زمانی از دست خواهند رفت که فرد دچار غرور کاذب شود. همان‌طور که شاعر می‌گوید:

تواضع سر رفعت افزادت
تکبر به خاک اندر اندازد

«باشگاه استعدادیابی دانش آموزان ایرانی» برای

نفرات برتر جشنواره‌های کشوری تشکیل دهنده، تا استعدادهایی را که از طریق این جشنواره‌ها کشف کرده‌اند، عضو آن باشگاه کنند و بتوانند از توانایی‌های آن‌ها در موقع نیاز استفاده کنند.

خوبی بیامدهای خوبی برای آموزش‌وپرورش و خود دانش آموزان خواهد داشت.

■ این جمله را برای ما کامل کن: یک فیلم خوب داشت آموزی باید...

ایده و فیلم‌نامه‌ای مناسب برای دانش آموزان داشته باشد و با برنامه ساخته شود.

■ در دوران مدرسه‌های چه کسی در ساخت فیلم بیشتر از بقیه کمکت می‌کرد؟

معاون پرورشی مدرسه، هم‌کلاسی‌ها و دوستان نزدیکم.

■ کدام معلم دوران مدرسه‌های را هنوز دوست دارد؟ واسه چی؟

دیبر ادبیات و عربی سال دوازدهم خودم را بسیار دوست دارم، چون این عزیزان هم خوش‌احلاق هستند و هم در درسی که تدریس می‌کنند. عالم کافی دارند. این موضوع باعث می‌شود آن درس‌ها برای دانش آموز شیرین باشد.

■ ضرب المثلی بگو که در آن کلمه فیلم باشد.

اون وقتا حلقه فیلم تو دوربین عکاسی جانمی‌رفت، نخ به خودش می‌ستا

■ بین شکل‌های هندسی فکر می‌کنی به کدام شکل شبیه‌تری؟ چرا؟

فکر می‌کنم به دایره شبیه‌تر باشم، چون خیلی سخت می‌شود جلوی تلاشم را گرفت

و همیشه می‌چرخم تا به هدفم برسم. بیش از اندازه فعال و پیگیر نتیجه و اتمام یک موضوعی می‌شوم و

تا آن کار را تمام نکنم، از تلاش دست برننمی‌دارم.

■ باز هم فراره فیلم بسازی؟

روشته‌های گوناگون کشف و شکوفا کنند. یکی از دلایل پیشرفت و موفقیت بنده در فیلم‌سازی هم حضورم در جشنواره‌ها و مسابقه‌های دانش آموزی بوده است که از همه مسئولان این مسابقه‌ها و جشنواره‌ها واقعاً تشکر می‌کنم.

■ به عنوان یک دانش آموز فیلم‌ساز چه توقعی از این جشنواره‌ها داری؟

به نظر بندе اگر جشنواره‌های مربوطه، نهادی جداگانه و زیر نظر آموزش‌وپرورش، با عنوان





جدال یا مذاکره

▪ مهتاب فردی جوان بودن کار ساده‌ای نیست. تو در جست‌وجوی مسیر واقعی زندگی ات هستی. افکار و عقاید مختلف را زیر و رو می‌کنی تا در نهایت آنچه را که به دلت می‌نشینی‌ند، نگه داری. ممکن است در این راه به طور موقت و یا دائمی به نتایجی متفاوت از خانواده و اطرافیات برسی و در اهداف، سیک زندگی، معاشرت با دیگران، ظاهر و ... یا آن‌ها به اختلاف نظر برسی. نمی‌توان انتظار داشت که آدم‌ها درباره همه چیز هم نظر باشند. بنابراین تعارض بخش طبیعی و حتی سالمی از روابط است و زمانی ایجاد می‌شود که آدم‌ها به خاطر ارزش‌ها، باورها و هدف‌هایشان با هم توافق نداشته باشند. اما اگر به درستی مدیریت نشود، می‌تواند به روابط آسیب بزند. مهارت حل تعارض به ما کمک می‌کند، شناخت بهتری از آدم‌ها داشته باشیم و تعارض‌ها را با روش خیرخواهانه‌ای مدیریت کنیم.

خودم می‌دونم که چی می‌خوام؟

آگاهی هیجانی کلید داشتن روابط سالم است. وقتی تعارض نیازهای عمیق ما مثل نیاز به امنیت، ارزشمندی، حمایت، احترام و ... را نشانه می‌گیرد، احساسات قوی ما برانگیخته می‌شوند. اگر ندانیم که چه احساسی داریم و چرا آن را تجربه می‌کنیم، نمی‌توانیم اختلاف نظرها را حل کنیم. شاید فکر کنی در ک احساسات کار ساده‌ای است، ولی ما معمولاً هیجان‌های مثل خشم، ترس و غم را انکار می‌کنیم. یا روی همه آن‌ها اسم «ناراحتی» می‌گذاریم. توانایی ما در مدیریت تعارض‌ها به میزان تماس ما با احساسات بستگی دارد. باید داشته‌ایم که حرفی را بنیم و به دنبال راه حل باشیم. همه‌ما این تجربه را برای ابراز نظر و خواسته‌ها، اول موقعیت را توصیف کنیم و سپس احساس‌مان را بگوییم. با این روش بدون متهمن کردن دیگران، از احساس خودمان صحبت کرده‌ایم. مثل: «من احساس نالمیدی می‌کنم، وقتی منو جدی نمی‌گیری یا وقتی نظر منو نمی‌برسی.» و یا: «من عصبانی می‌شم، وقتی اسمم رو محترمانه صدا نمی‌کنی.» به جای اینکه بگوییم: «تو اعصاب منو خرد می‌کنی.»

معجزه گوش کردن

- حتماً تا به حال با کسانی برخورد کردهای که وقتی دیدگاهشان با دیدگان فرق است، نه حرف آنها. در نهایت هم نظری را که فکر می‌کنند اشتباه است، نه می‌شنوند و نه هرگز می‌بذریند. همه مابه تجربه می‌دانیم که متقاعد کردن اما گوش کردن به خودمان و دیدگان این فرصت را می‌دهد که درک بهتری از نیازهایمان داشته باشیم: به دلایلی که طرف مقابل برای نگرانی اش می‌گوید، گوش بد و او را تشویق کن به صحبت‌هایش ادامه دهد. مثلاً «می‌خوام بدونم چی ناراحت کرده؟» یا: «می‌شه بیشتر توضیح بدی؟» نگاه کنی.
- به‌طور خلاصه صحبت‌های او را تکرار کن و از او بپرس که آیا به درستی دیدگاهش را درک کردهای یا نه.
- **چاشی همدلی:** گاهی تنها چیزی که باعث شکل گرفتن تعارض و کج خلفی آدمها می‌شود، نیاز به درک شدن و همدلی است. همدلی یعنی اینکه بتوانیم از دیدگان به موضوع‌ها نگاه کنیم. برای همدلی کردن باید شنونده خوبی باشیم. متوجه باشیم که طرف مقابل در چه موقعیتی قرار گرفته است، چه احساسی دارد و بعد این رابه زبان خودمان به او بگوییم. مثلاً: «وقتی زنگ زدی و من جواب ندادم نگران شدم، چون فکر کردی ممکنه برام اتفاق بدی افتاده باشه.»

فوت‌های کوزه‌گری

- **خونسرد باش.** آرامش باعث می‌شود نظر طرف مقابل را درک کنی و دیدگاه خودت را دقیق و به دور از هیجان‌زدگی بگویی. اگر آمادگی صحبت کردن نداری، آن را به وقت دیدگری موکول کن.
- **زبان بدن را دست‌کم نگیر.** مثلاً برقارای ارتباط چشمی موقع صحبت کردن و تن صدایی که نه خیلی بلند باشد و نه خیلی آهسته، تأثیر مثبتی دارد. حالت چهره هم باید طوری باشد که نشان دهد مشتاق شنیدن صحبت‌هایش هستی.
- **روی یک مسئله تموز کن.** اگر پای اختلافات قبلی را هم به میان بیاوری، نمی‌توانی به راه حل مناسبی برسی.
- **انرژی و زمان را برای اختلاف‌نظرهای کم‌اهمیت هدر نده.**
- در یک محیط خصوصی و دور از هیاهو با او گفت‌وگو کن؛ نه در مقابل دیدگان.
- وقتی که مذاکره به نتیجه نمی‌رسد و چاره‌ای جز قبول اختلاف نظر نداری، وجود آن را بپذیر.

پیش‌فرض‌های خطرناک!

بعضی پیش‌فرض‌ها خطرناک‌اند. مثلاً اعتقاد به اینکه تعارض در رابطه چیز خوبی نیست! یا کسی که فکر می‌کند همیشه باید حرف خودش را به کرسی بنشاند و تعارض را مثل یک زمین مسابقه می‌بیند که همیشه باید برنده از آن خارج شود، پیش‌فرض درستی ندارد. این پیش‌فرض‌ها مانع از آن می‌شوند که خیرخواهانه پای میز مذاکره بنشینیم و به دنبال نتایج منصفانه باشیم.

طبعی است که گاهی فکر کنی، دیدگان ارزش‌های تو را زیر پا گذاشته‌اند و عصبانی شوی. اما جنگیدن بهترین راه حل تعارض نیست. ما وقتی آشفته می‌شویم، به سختی می‌توانیم نیاز واقعی مان را بیان کنیم. بنابراین وقتی با آدم‌های مهم زندگی‌مان اختلاف‌نظر داریم، باید روش مناسبی را برای حل تعارض انتخاب کنیم و مراقب روابطمان باشیم.



شاعر ما



عشق علی

از بیابان بوی گندم مانده است
عشق روی دست مردم مانده است
آسمان بازیچه توفان ماست
ابر نعش آه سرگردان ماست
باز هم یک روز توفان می‌شود
هر چه می‌خواهد خدا آن می‌شود
می‌روم افتان و خیزان تا غدیر
باده‌ها می‌نوشم از جوشن کبیر
آب زمزم در دل صحراء خوش است
باده نوشی از کف مولا خوش است
فاش می‌گوییم که مولایم علی است
آفتاب صبح فردایم علی است
هر که در عشق علی گم می‌شود
مثل گل محبوب مردم می‌شود
تا علی گفتیم زبان آتش گرفت
پیش چشم آسمان آتش گرفت
آسمان رقصید و بارانی شدیم
موج زد دریا و توفانی شدیم

یاعلی گفتیم

بغض چندین ساله ما باز شد
یا علی گفتیم و عشق آغاز شد
یا علی گفتیم و دریا خنده کرد
عشق ما را باز هم شرمنده کرد
یا علی گفتیم و گل‌ها واشندند
عشق آمد قطره‌ها دریا شدند
یا علی گفتیم و توفانی شدیم
مست از آن دستی که می‌دانی شدیم
یاعلی گفتیم و توفان جان گرفت
کوفه در تزویر خود پایان گرفت
کوفه یعنی دست‌های ناتنی
کوفه یعنی مردهای منحنی
کوفه یعنی مرد آری مرد نیست
یا اگر هم هست صاحب درد نیست
عده‌ای رندان بازاری شدند
عده‌ای رسوایی جاری شدند
آن همه دستی که در شب طی شدند
ابن ملجم‌های پی‌درپی شدند
از سکوت و گریه سرشام علی
تا همیشه دوست دارم علی

محمد اکرامی فر متولد ۱۳۳۸ در «اسفراین» خراسان است. وی دانش‌آموخته دانشگاه فردوسی مشهد و دانشگاه تهران است و پس از اخذ دانشنامه کارشناسی ارشد خود از دانشگاه آزاد اسلامی به تاجیکستان رفت و دکترای ادبیات فارسی را در رشته مردم‌شناسی از آکادمی علوم این کشور دریافت کرد.

اکرامی فر بیشتر به عنوان شاعر، نویسنده و روزنامه‌نگار شناخته می‌شود و دبیری دومین دوره جشنواره بین‌المللی شعر فجر، داوری جشنواره‌های مختلف گوناگون و مجری‌گری برنامه‌های ادبی نیز در فهرست فعالیت‌های وی دیده می‌شوند. از نویوانی شعر می‌سرود تا اینکه بعد از سال ۱۳۶۸ شعر برایش جدی شد. او غالباً در جلسه‌های شعری با حضور مصطفی محدثی خراسانی، سیدعبدالله حسینی، محمد کاظم کاظمی و ... شرکت می‌کرد. یکی از ماندگارترین شعرهای او با مصرع «یاعلی گفتیم و عشق آغاز شد» است که بیشتر مخاطبان او را این شعر می‌شناسند. او در زمینه شعر آیینی، دفاع، مقدس، انقلاب و عاشقانه نیز شعرهایی دارد و در کنار قلب‌های کلاسیک، در زمینه شعر سپید و نیمایی نیز تجربه‌های موفقی داشته است.

بخشی از اثار منتشر شده از این شاعر عبارت اند از: اصول ارتباطات جمعی؛ گریه کردن کم آرزویی نیست؛ ما با سلیقه مردم پیر می‌شویم؛ بهارانه‌ها؛ ترجمه شعر تاجیکی؛ این کتاب اسم ندارد؛ و ... چند شعر از این شاعر را در ادامه با هم می‌خوانیم:

امتداد مهریانی

ای مردم! ای آوازهای منتشر در باد!
من هم شما را دوست دارم، هر چه بادا باد

چیزی شبیه عشق و اندوه شما عمریست
از بیت بیت شعرهایم می‌کشد فریاد

در یادتان مانده است آیا روزهایی را
کز خنده‌هاتان بید... حتی بید گل می‌داد؟

آن روز من هم سبب بودم سیب سرخی که
با احترام از شاخه در پای شما افتاد

من امتداد مهریانی‌ها یتان هستم
ای چشم‌های روشن من! خانه‌تان آباد

کیک در پنج

من نمی‌گوییم زیان کن یا به فکر سود باش
ای ز فرستت بی خبر، در هر چه هستی زود باش
بیدل عظیم آبادی

جهان بگشتم و دردا به هیچ شهر و دیار
نیافتنم که فروشنند بخت در بازار
عرفی

نمیتوانند
نمیتوانند

پنجہ اہل سخا بر جانب دست گدا
وقت رفتن غنچہ است و وقت برگشتن گل است
ملا شیدا

هر آن چیز کان زی تو نبود نکو
به دیگر کسانش نکن آرزو
سعدي



در آینه

تو خاک می خوری بر دیوار
پیراهنست خاک می خورد در گنجه
خاک مرا می خورد در این اتاق

شاعر در شعر بالا سه تصویر را با مخاطب در میان می گذارد. تصویر خاک خوردن قاب عکسی بر دیوار، بی آنکه نامی از قاب عکس بیابد. خاک خوردن پیراهنی در گنجه. هدف شاعر در این شعر سفر بوده است و لو به معنای سفری ابدی که مسافر این شعر هرگز از آن باز نخواهد گشت. شاعر در این شعر در سه سطر تنها با ارائه سه تصویر مفهوم خویش را به خوبی منتقل می کند. شعر بالا از حمیدرضا شکارسری، شاعر و منتقد است.

پلی بے کڈشی

رمضان رفت و ندامن که ز ما بد خشنود
یا نه! اندیشه آن ذوق دل ما بربود؟
عمل ما اگر این است که ما می بینیم
نروود ماه مبارک زیر ما خشنود
از شب قدر نداییم نشانی جز نام
چشم آلوده ما محرم آن حال نبود
جان از آتش نبرد خواجه که از مطبخ او
نیست در دیده درویش نصیبی جز دود
روزه آن راست مبارک که ز طاعت شب و رو
او نیاسود و فقیر از کرمش می آسود

شعر بالا درباره ماه رمضان از همام تبریزی، از شاعران نام آور قرن های هفتم و هشتم قمری است. شاعر در این شعر از رفتن رمضان با اندوه و نگرانی یاد می کند و نگران آن است که مبادا ماه رمضان از او ناخشنود رفته باشد و افسوس می خورد.



سرویناه عشق

ای سجود باشکوه وای نماز بی نظیر
 ای رکوع سریلند وای قیام سر به زیر
 در هجوم بعض‌ها ای صبور استوار
 در میان تیرها ای شکست‌ناپذیر
 شرع را تو ره‌نما عقل را تو ره‌گشنا
 عشق را تو سر پناه مرگ را تو دست‌گیر
 فرش آستانه‌های بوریایی از کرم
 تخت پادشاهی‌ات دست‌باقی از حصیر
 کاش قدر سال بود آن شب سیاه و تلخ
 آسمان تو غافلی زان طلوع ناگزیر
 بعد از او نه من نه عشق از تو خواهی ای فلک :
 یا بیندی‌ام به سنگ یا بدوزی‌ام به تیر
 دست بی‌وضو مزن بر سریع آفتاب
 آی تیغ بی‌حیا شرم کن وضو بگیر
 لختی‌ای پدر درنگ پشت در نشسته‌اند
 رشته‌های سرد اشک کاسه‌های گرم شیر ...

سعید بیباذکری

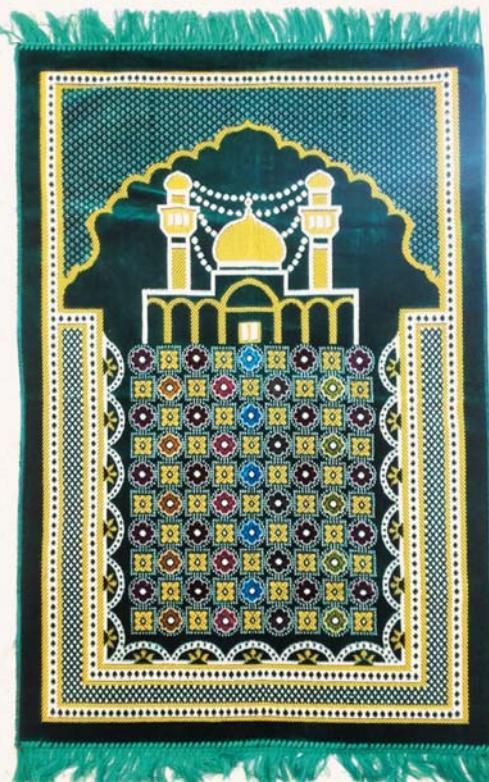
این خبر را برسانید
 شده نزدیک‌تر از قبل شهادت به علی
 اقتدا کرده به همراه جماعت به علی
 با سر تیغ جدا کردن‌شان دشوار است
 بس که چسبیده در این لحظه عبادت به علی
 فرق شمشیر عرب با همه در یک چیز است
 به عقب خم شده از شرم اصابت به علی
 لاقل قاتل او بر سر پیمانش ماند
 لاقل داشت از این حیث شباهت به علی
 درد اینجاست که در دست دگر خنجر داشت
 هر که آمد بدهد دست رفاقت به علی
 رنگ رو زرد، عبا سرخ، نیوشد شاهی
 مثل این جامه که پوشاند سیاست به علی
 روزگاری همه از تیغ دو دم می‌گفتند
 افتخارش به عرب ماند، جراحت به علی!
 کاسه شیری و دستان یتیمی لرzan
 این خبر را برسانید سلامت به علی!

محمدحسین ملکیان

شب قدر

شب قدر است، شود سال دگر زنده نباشی
 سعی کن ای پسر خوب که شرمنده نباشی
 دختر خوب! تو کم از پسر خوب چه داری?
 سعی کن پیش برادر که سرافکنده نباشی
 بندۀ منتخب حضرت رحمان که نبودی
 می‌شود حداقل بندۀ یک بندۀ نباشی ...
 - پدرم! حرف شما خوب، ولی می‌شود آیا
 این قدر خشک و نصیحتگر و یک‌دندۀ نباشی?
 فکر پرونده مایی؟ دمستان گرم، ولی ما
 نگرانیم شما «فائد پرونده» نباشی
 شب قدر است، تو صد سال دگر زنده بمانی
 و به شطرنج جهان، مهره بازندۀ نباشی
 صد شب قدر دگر می‌رسد و می‌رود اما
 اوح شرمندگی این است که شرمنده نباشی

محمد‌کاظم کاظمی



لشک چان

آسمان در دست توست

شک ندارند که تو پاک و بهار آمیزی
مثل نور از دل هر روزنه، روح انگیزی
حرچی نیست به این مردم خواب آلوده
که ندارند به جز کینه و نفرت چیزی
دشنه‌ها تشنۀ بوسیدن ثار الله‌اند
خوب می‌دانی و از سجده نمی‌برهیزی
شب معراج محمد شده؛ ماه رمضان
باید از سجدة خونین شدهات برخیزی
از رخ پنجره‌ها رنگ پریده، برخیزی
اشک بر گونه آینه چکیده، برخیزی
وای از بعض زمین و شب و بی خوابی‌ها!
وای از گریه بی وقفه مرغابی‌ها!
بعد سی سال پر از درد، چه آمد به سرت؟
نفسی تازه کن ای مردا چه آمد به سرت؟
پشت قرآن به تو گرم است؛ به عدل و دادت
سوره فجر به فریاد لبالمرصادت
آسمان جا شده در دست پر از پینه تو
عرش، پنهان شده در سینه بی کینه تو
چاهها! خاطره‌ها! فُرُّت و رب الکعبه
آهه! دلهره‌ها! فُرُّت و رب الکعبه

حسنا محمدزاده

حسن زرنقی

چون رود جاری
همواره از شوق وصل دلدار خود بی‌قراری
در دیده و دل به جز او تصویر دیگر نداری
خشم خداوند و مهرش جمع‌اند در قامت تو
در روز چون کوه محکم در شب چو رودی و جاری
آنان که دیدند گفتند چون کوه بودی ولی ما...
هرگز ندیدیم حتی کوهی به این استواری
ساقی دوباره بربیز از خم غدیرت به جانم
تا یاعلی گویم و باز از سر بگیرم خماری
گاهی به دوش رسولی گاهی به دوشت یتیمی
اینست رسم بزرگان در مکتب عشق، آری
آموختند از مرامت در حد و اندازه خود
یعقوب‌ها بی‌قراری ایوب‌ها بردباری
آخر تو را مژده وصل از سوی دلدار آمد
گفتا به پایان رسیده دوران چشم انتظاری
حین نماز خوارج با تبعیق قرآن گشودند
دیدند این گونه آمد تفسیر آن، رستگاری





اھلش نیستم!

جرئت کی خوب و کی بد است؟

لیلا سلیقه دار

مهارت جرئت ورزی یعنی توانایی بیان افکار، احساسات و عقاید خود به صورت مستقیم، صادقانه و متناسب، به شکلی که به حقوق خود و دیگران صدمه‌ای نرسانید. این توانایی که بخش عمدہ‌ای از مهارت ارتباط مؤثر را تشکیل می‌دهد، کمک می‌کند تا با غلبه بر خجالت، دیدگاه خود را به دیگران ابراز و در موقع لازم با تقاضای نامناسب آن‌ها مخالفت کنیم.

انواع رفتار جرئتمندانه

نه گفتن

هنگامی که گفتن نه یا بله در مقابل درخواست دیگران، به اختیار خود انسان باشد، جرئتمندانه است. هرگاه در مقابل درخواست غیرموجه و نایجای دیگران به دلیل روبرایستی یا ترس یا هر دلیل دیگر، نتوانیم با جرئت مخالفت کنیم، دچار آسیب‌های زیادی می‌شویم. گاهی قبول درخواست دیگران خلاف مهارت و دانش فرد است. گاهی درخواست دیگران برخلاف علاوه‌ها، معیارها یا اعتقادات دینی و ارزشی ماست.

یک بار که ایرادی ندارد، طوری نیست، بچه نباش!

روش‌های گوناگونی برای نه گفتن وجود دارند:

۱. نه گفتن: نه، نمی‌خواهم! **۲. تغییر دادن موضوع: راستی فردا امتحان داریم؟** **۳. دلیل آوردن: کاری را که بلد نیستیم، نباید انجام بدھیم.** **۴. ایجاد احساس شخصیت مهم‌تر در طرف مقابل: از تو انتظار نداشتم، چنین پیشنهادی به من بدھی.** **۵. ارائه پیشنهاد بهتر: حاضرم با شما در کلاس باشم، ولی این کار را انجام نمی‌دهم.** **۶. یادآوری قانون خانواده خود: خانواده من با چنین کاری موافق نیستند.** **۷. بیان موضوع در قالب شوخی: من و این کارها...**
۸. دور شدن از موقعیت (وقتی خیلی اصرار می‌کنند ترک موقعیت بهتر است). **۹. معدتر خواهی: ببخشید، ولی من این کار را انجام نمی‌دهم.** **۱۰. تشکر و قدردانی: ممنون که فکر کردید این کار از من برمی‌آید، ولی نمی‌خواهم انجامش بدهم.**

انتخاب کنید

در صورتی که برای داشتن رفتار جرئتمندانه تلاش کنید، علاوه بر تقویت احساس مثبت در خود، موجب می‌شود که دیگران هم شما را فردی صریح و صادق بدانند. از طرف دیگر، نداشتن رفتارهای جرئتمندانه پیامدهای منفی بسیاری دارد؛ از جمله: افسردگی، عصباتی از خود و دیگران، احساس درماندگی، نالمیدی و نداشتن کنترل در زندگی، اضطراب و خشم، و گاهی نیز مشکلات جسمانی، مانند سردرد، زخم معده و فشار خون بالا. حالا تصمیم با شماست که بین جرئت ورزی و عکس آن، یکی را انتخاب کنید.

همه جا جرئت خوب نیست!

در بعضی شرایط بهتر است از رفتار جرئتمندانه استفاده نکنید:
۱. زمانی که در موقعیت حساسی قرار دارید. مثلاً وقتی فرد آسیب‌دیده‌ای از شما درخواست کمک دارد، بهتر است نه گفتن را کنار بگذارید و به کمکش بستابید.

۲. زمانی که طرف مقابل شما در شرایط روحی مناسبی قرار ندارد. برای مثال، وقتی با فردی که بسیار عصبانی است و حرکات غیرعادی از خود نشان می‌دهد روبرو می‌شوید، بهتر است اصول درخواست جرئتمندانه را کنار بگذارید تا مشکلی به این وضعیت اضافه نشود.



دزدان آب

بعد به مجید حسینی گفت: «انشات رو بیار بخون.»

مجید حسینی گفت: «آقا به خدا ما تازه انشا خوندیم.»

ناظم با تحکم گفت: «برو دفترت رو بیار، انشات رو بخون.»

مجید حسینی دفترش را برداشت و رفت رو به روی بچه‌ها ایستاد. همه

زیر جولکی می‌خندیدند.

موضع انشاتون چی بوده؟

مجید حسینی گفت: «اسراف آب.»

آقای ناظم گفت: «بخون.»

مجید حسینی زیر لب گفت: «چشم آقا» و بعد شروع به خواندن کرد.

سال ۱۴۲۰ است. من تازه چهل ساله شده‌ام، ولی به نظر هشتاد ساله می‌آیم.

کلیه‌هایم کاملاً بیماراند و درد شدیدی را تحمل می‌کنم. دکترها می‌گویند به خاطر این است که مایعات به اندازه کافی نمی‌نوشم، به من گفته‌اند زیاد زنده نخواهیم ماند. امروز من پیترین فرد جامعه هستم.

یادم می‌آید وقتی پانزده ساله بودم، زندگی کاملاً متفاوت بود. جاهایی به نام پارک وجود داشت؛ پر از درخت. حتی یادم می‌آید برخی از خانه‌ها با چه داشتند. من می‌توانستم حمام بروم. یادم می‌آید یکبار نزدیک یک ساعت در حمام ماندم. حالا ما باید خودمان را با استعمال‌های مرتبط و روغن مخصوص تمیز کنیم.

امروز همه باید موهایمان را از ته بتراشیم، چون تمیز نگهداشتن موی بلند آب و شامپو لازم دارد. باید با چیزی شبیه شیشه پاک کن سرمان را تمیز کنیم.

یادم می‌آید وقتی شش هفت ساله بودم، پدرم ماشینش را با شیلنگ آب می‌شست. گاهی وقت‌ها دو ساعت شیر آب باز بود، اما امروز کثافت از سر و روی ماشین‌ها می‌بارد. اگر ماشین کسی تمیز باشد، همه به او حمله می‌کنند. به فکر دیگران نیست.

یادم می‌آید وقتی کلاس پنجم دبستان بودم، دریای خزر، دریاچه ارومیه، سد کرج و سد لتيان پر از آب بود، اما امروز دریاچه ارومیه نمکزار شده و دریاچه خزر در محاصره کامل است. آن وقت‌ها از رادیو و تلویزیون اخبار می‌کردند: «آب راهدر ندهید... در مصرف آب صرفه‌جویی کنید...»، ولی هیچ‌کس توجه نمی‌کرد. می‌گفتیم این همه آب مگر تمام خواهد شد؟

امروز همه رودخانه‌ها، سدها، برکه‌ها و آب‌های زیرزمینی خشک شده‌اند و آب دریاچنان آلوده شده است که دیگر قابل استفاده نیست.

منظورهای زیبای اطراف شهرها و روستاهای کاملاً به بیان تبدیل شده‌اند؛ بیان‌های بی‌انتهایی.

این روزها علت مرگ، خشکی پوست، از کار افتادن کلیه و ورم روده است و همه این‌ها به دلیل بی‌آبی است.

▪ مليحه ظریف

در کلاس را بسته بودند، اما قیل و قالشان صدتاً در لازم داشت. به اندازه یک دفتر چهل برگ موشک رو هوا بود. آن‌هایی هم که در موشک‌پرانی شرکت نداشتند، طفیله می‌گفتند و می‌خندیدند. این‌طوری بود که هیچ‌کدام حواسشان به هیچ‌جانب‌ای بود. مجید حسینی فریاد زد: «برپا!»

انگار کسی کلید را زد: همه چرخیدند به سمت در کلاس و خشکشان زد. در همچنان بسته بود و فقط مجید حسینی نیش اش تا بناگوش باز بود.

دوباره یکی کلید را زد و حمله کردند به مجید حسینی. او دوید به سمت در کلاس و به محض باز کردن در، با آقای ناظم سینه به سینه شد. کلید را زدند؛ همه روی نیمکت‌های نشسته بودند. فقط مجید حسینی جلوی در خشکش زد بود.

جایی تشریف می‌بردید؟

مجید حسینی که زبانش بند آمده بود، یکی دو قدم عقب‌نشینی کرد و گفت: «آقا اجازه! مامی گفتیم شلوغ نکنید، می‌خواستند چهل مشتمان کنند.»

ناظم با دقت به بچه‌های نگاه کرد. همه سرها پایین بود و به نظر می‌رسید بچه‌های مؤدبی باشند. او دو بار عرض کلاس را رفت و برگشت. وسط کلاس ایستاد و پرسید: «این زنگ چی دارید؟»

یکی از ته کلاس گفت: «نشا.»

آقای ناظم که دست‌هایش را پشتیش قلاب کرده بود، پرسید: «نوبت کیه انشا بخونه؟»

همه مجید حسینی را نشان دادند.

آقا مجید حسینی.

آقا این خبر چینه.

ناظم صدایش را کمی بالا برد.

خیلی خوب بسها!



بین رفته است. به جای کولاک برف، توفان شن می‌وزد.

کاش آن روزها مردم هشدارهای حفظ محیط‌زیست را جدی می‌گرفتند. گاهی دستم را روی سر بی‌موی دخترم می‌کشم و برایش از زیبایی جنگل می‌گویم؛ از باران، از گل‌ها، از لذت شیرجه زدن در آب، از ماهی گرفتن در رودخانه. از اینکه هر قدر دلمان می‌خواست، می‌توانستیم آب بنوشیم. از اینکه مردم همه سالم بودند و می‌توانستند با صدای بلند بخندند.

او از من می‌پرسد: «پدر، چرا دیگر آب نیست؟»

انگار چیزی در گلوبیم مانده است. نمی‌توانم جوابش را بدهم. احساس گناه می‌کنم، چون من هم یکی از آن‌هایی بودم که محیط‌زیست را تخریب کردند و هشدارها را جدی نگرفتند.

من از نسلی هستم که می‌توانست با کمی دقت آینده را برای فرزندان خود حفظ کند و جلوی این تغییر را بگیرد. از نسلی که با سهل‌انگاری آینده را از بین برد.

این روزها فرزندانمان توان سهل‌انگاری ما را می‌دهند. و چه دردناک است که در مقابل چشمان پدر و مادرهایشان زرد می‌شوند، خشک می‌شوند و بدون اشک گریه می‌کنند. ما باید قبیل از آنکه زمین به این نقطه بدون بازگشت برسد، کاری می‌کردیم.

ای کاش می‌توانستم به عقب برگردم و به انسان‌ها بگویم چه آینده‌ای در انتظار آن‌ها و فرزندانشان است. به آن روزی برگردم که هنوز فرصت بازگشت برای زمین وجود داشت؛ فرصت تغییر آینده؛ فرصت حفظ محیط‌زیست. کاش می‌توانستم به آن‌ها بگویم: «هشدارهارا جدی بگیرید!»

انشا که تمام شد، آقای ناظم گفت: «آفرین انشای خوبی بود. به عنوان جایزه می‌توانی چند تا از هم کلاسی‌های روان‌انتخاب کنی کلاس رو تمیز کنند.» مجید حسینی گفت: «آقا مانمی‌تونیم این کار رو بکنیم. این‌ها از آب‌قابها بدترند.»

آقای ناظم گفت: «خیلی خب. حالا من و آقای حسینی اینجا می‌ایستیم و تماشا می‌کنیم ببینیم چطوری کلاس رو تمیز می‌کنید؛ بدون سروصدای.» کلید را زدند و بچه‌ها مشغول جمع کردن کاغذها شدند. ناظم در همان حال برایشان حرف هم می‌زد.

کاغذ از درخت درست می‌شه، درخت برای اینکه درخت بشه، آب لازم داره. وقتی کاغذ حروم می‌کنید، یعنی دارید آب حروم می‌کنید. این طور نیست آقای حسینی؟

مجید حسینی گفت: «بله آقا، صد در صد درسته.» بچه‌ها فقط می‌توانستند نگاههای تهدیدآمیز به او بکنند، اما او اهمیت نمی‌داد.

همه کارخانه‌ها و صنایع تعطیل شده‌اند و بیکاری غوغا می‌کند. فقط یک

شرکت هنوز فعالیت دارد؛ شرکت تولید و تکثیر گیاهان تصفیه‌کننده آب. مردم بیادی هر روز در مقابل این شرکت تجمع می‌کنند تا شاید فرصت کار کردن پیدا کنند. کارگران روزانه به جای حقوق چند لیوان آب می‌گیرند.

خیابان‌ها بر از ولگرد است. ولگردها به کسانی که آب گرفته‌اند، حمله می‌کنند و آب آنها را می‌گیرند. پلیس نام آن‌هارا «آب‌قاب» گذاشته است. ما بیش از هر چیزی باید مراقب آب‌قاب‌ها باشیم.

هشتاد درصد غذاها مصنوعی شده‌اند. شنیده‌ام برخی از کشورها موفق شده‌اند جزیره‌هایی بسازند و آنجا گیاه و سبزی‌ها پرورش دهند. این جزیره‌ها تحت مراقبت شدید ارتش هستند. این روزها ارزش آب و سبزی‌ها از طلا و الماس بیشتر شده است.

دیگر هیچ درختی روی کره زمین وجود ندارد. باران نمی‌بارد. فقط گاهی بارش باران‌های اسیدی است که همه چیز را از بین می‌برد.

دیگر چهار فصل منظم وجود ندارد. تغییر فصل‌ها به خاطر تأثیرات گلخانه‌ای از



۱۷۰
۱۶۰
۱۵۰
۱۴۰وزن:
۱۰۰
۹۰
۸۰
۷۰

مریخ‌نورد ۲۰۲۰

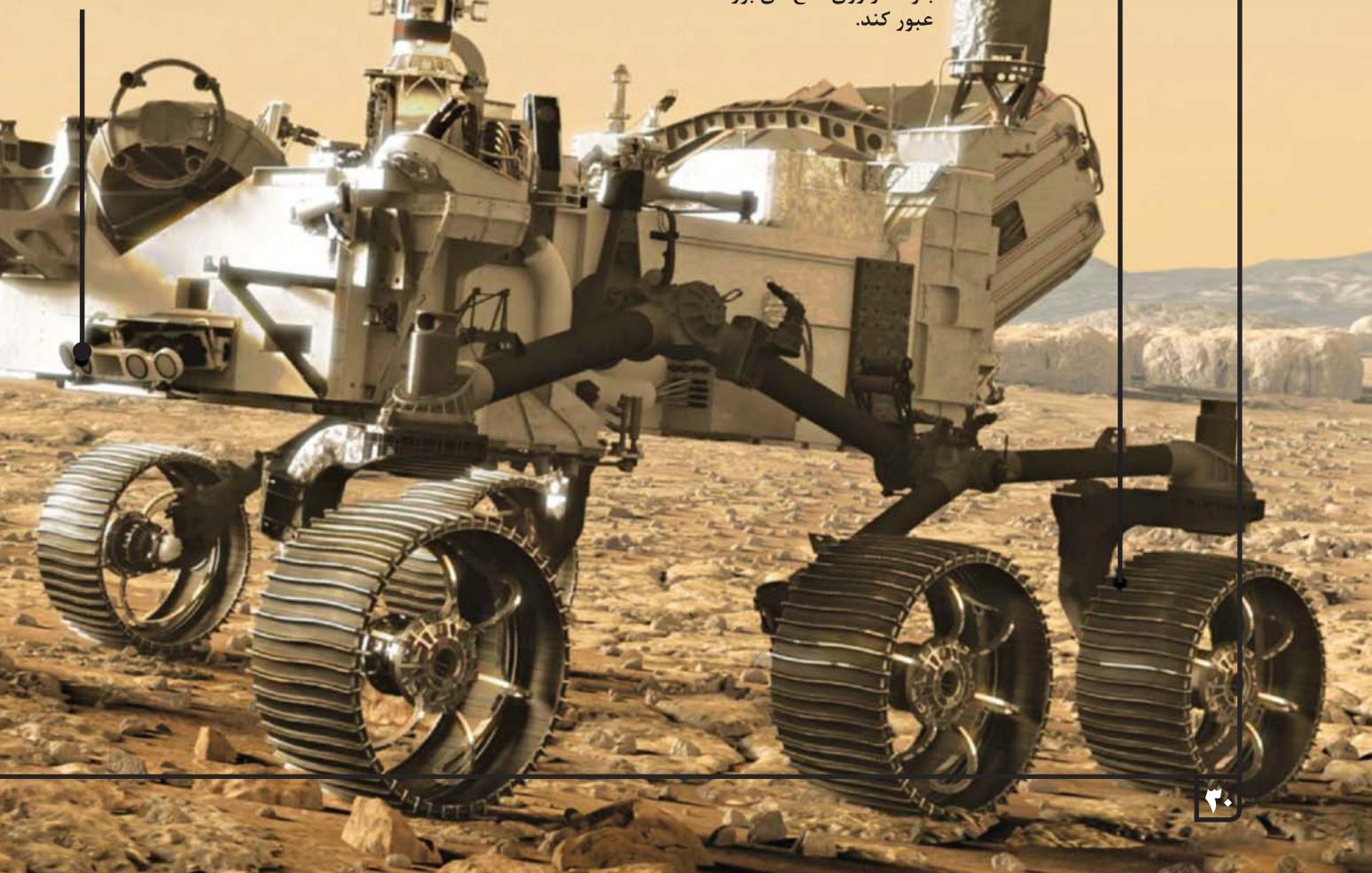
ثواب حاتمی

مریخ‌نورد ۲۰۲۰ یک آزمایشگاه سیار است. به غیر از تجهیزات علمی و آزمایشگاهی، روی آن ۲۳ دوربین نصب شده است. وظیفه این مریخ‌نورد عکس برداری دقیق، جستجو برای نشانه‌های احتمالی حیات، و بررسی زمین‌شناسانه سطح مریخ است. یکی از دستگاه‌هایی که روی آن نصب شده است، «مکسی» نام دارد که وظیفه‌اش تبدیل جو (اتمسفر) نازک سطح مریخ (که در حد آن از دی‌اکسید کربن تشکیل شده) به اکسیژن است. اگر قرار باشد در آینده روی سطح مریخ پایگاهی مناسب اقامت انسان بسازند، بیش از همه‌چیز به اکسیژن نیاز است.

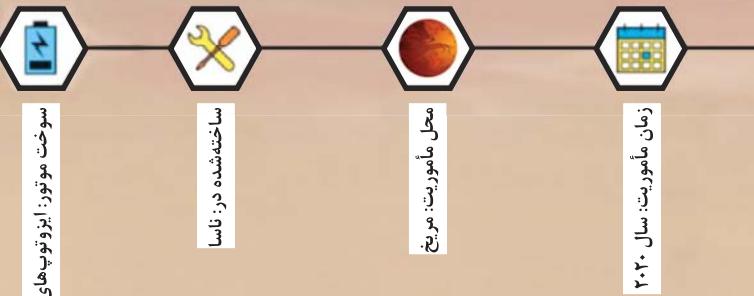
یک جفت دوربین سیاه‌وسفید که حرکت دستگاه را کنترل می‌کنند. این دوربین‌ها قادرند، جسمی به اندازه یک توپ گلف را از ۲۵ متری تشخیص دهند.



دوربین پیشین وظیفه تشخیص مانع‌ها و هدف‌های مقابل را بر عهده دارد.

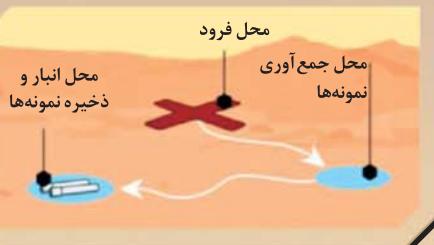


هر یک از چرخ‌های آلمونیومی این مریخ‌نورد ۵۲/۵ سانتی‌متر پهنا دارد تا بتواند از روی مانع‌های بزرگ عبور کند.



نمونه برداری

یکی از وظایف اصلی این مریخ‌نورد جمع آوری نمونه‌های برداشته شده از درون صخره‌ها و عمق پنج سانتی‌متری زیر سطح مریخ است. نمونه‌های جمع آوری شده به دقت در محفظه‌هایی ذخیره می‌شوند تا زمان پایان مأموریت به زمین ارسال شوند. در صورت لزوم این جستجوگر می‌تواند محفظه‌ها را در نقاطی از سطح مریخ ابیار و این نقاط را به طور دقیق به زمین مخابره کند تا در سفرهای بعدی به زمین برگردانند.



این مأموریت گام بزرگی
برای جستجوی حیات در
جهان هستی است

- نام این قطعه شرلوک است و وظیفه آن تصویربرداری دقیق از علائم احتمالی حیات و مواد آلی روی سطح مریخ است.

مریخ نورد ۲۰۲۰

این مریخ‌نورد که بین تمام جستجوگرهای ناسا هیکل بزرگ و سنگینی دارد، اواخر سال ۲۰۲۰، بعد از سفری ۹ ماهه، خودش را به مریخ می‌رساند. قرار است به تنها یی در میان صخره‌ها و بیابان‌های سیاره مریخ که ۲۲۵ میلیون کیلومتر از زمین فاصله دارد (قریباً ۵۸۶ برابر فاصله زمین تا ماه) بماند. برای انجام مأموریتش باید هم باهوش باشد و هم سخت جان تا بتواند خودش را اداره کند. در نوک این مریخ‌نورد دو متر و ده سانتی ابزار آلات متفاوتی تعیین شده‌اند تا بتوانند با بازوی رباتیک صخره‌ها را بشکافد، نمونه‌برداری کند، تصویرهای میکروسکوپی بگیرند و عناصر سطح مریخ را بررسی و آزمایش کنند.

ساخت جستجوگر

در ساخت این مریخ‌نورد که تقریباً به درشتی یک خودرو است، بیش از هزاران متخصص و مهندس برق، الکترونیک و مکانیک کار کرده‌اند. روی این مریخ‌نورد سه متری بخاری‌هایی تعیین شده‌اند تا از بیخ‌زدگی تجهیزات در سرمای طاقت‌فرسای سطح مریخ جلوگیری کنند.





مار ماری

▪ حبیب یوسف زاده

بادست‌هایی که هنوز نقش و نگار نارنجی رنگ حنای عروسی در آن‌ها پیدا بود، ته‌مانده تا پالله را هُل داد به دهانه تنور و نشست به تماشای شعله‌هایی که هر لحظه کوتاه‌تر می‌شوند. بعد، آب کاسه‌مسی را پاشید دور تا دور حاشیه داغ تنور و باصدای هیس و چیز قطرهای آب‌بخار و بوی کاه‌گل فضای تاریک و دود گرفته انبار را پُر کرد.

چشم‌های درشت سُرمه‌زده اش از دود می‌سوخت. نم اشکی را که گونه‌های گرگرفته‌اش را غلغلک می‌داد، با گوشۀ شال سفید گل درشت‌ش پاک کرد و با خودش گفت: «کاش حرف‌های بی‌بی‌حليمه را گوش کرده بودم.»

بی‌بی‌حليمه موقع رفتن، همین طور که قابل‌مۀ شیر را از روی اجاق بر می‌داشت تا ماست درست کند، به مرضیه سفارش کرد بود: «تون نداریم، واسه امروز چند تا از اقدس خانم قرض بگیر، تا بر گردیم.»

با پسرش یوسف داشتند می‌رفتند ملاقات شیرمحمد، کدخدای ده، که هفت‌هش پیش گلو شاخش زده بود. بعد از رفتن آن‌ها از بس چشم به در و دیوار دوخت، حوصله‌اش سر رفت. برای همین بلند شد رفت توی انباری که یک گوشهاش تنور بود و طرف دیگر ش کندوی کاه‌گلی آرد. بعد از کلی هدر دادن کبریت، تنور را که روشن کرد، تازه یادش افتاد خمیر درست نکرده وزیر لب به خودش گفت: «خاک برسرت مرضیه!»

بعد بلند شد طشت مسی را زکنار دیوار برداشت تاز کندو آرد بیاورد. همین که خواست در پوش چوبی کندور ایاز کند، از میان تخته‌های سیاه و دود گرفته سقف صدای خش خشی شنید، اما هر چه نگاه کرد غیر از ابرهای سفیدی که از روزن کوچک سقف پیدا بودند، چیزی ندید. از

وقتی عروسی بی‌حليمه شده بود، چندمین بار بود که این صدرا می‌شنید. بی‌بی‌حليمه هر دفعه شانه‌هایش را بالا انداخته بود که: «چیزی نیست انبار بیدیگه!»

این بار هم هر چه فکر کرد، عقلش به جایی قد نداد. از توی روزن کندو، مُشت مُشت آرد ریخت توی طشت. سفره‌ای را که تکه‌ای از خمیر دفعه‌قبل وسط آن بود، باز کرد. بعد رفت الک را که از میخی بر دیوار آویخته بود، برداشت. چند کف دست آرد توبیش ریخت و شروع کرد به الک کردن. اما ناگهان چشم‌ش افتاد به چیزهایی شبیه کرم‌خاکی. خشکش زد. حتی جیغ هم نتوانست بکشد. وقتی آن چیزها شروع کردند به جنبیدن، الک را انداخت و مثل باد از انباری بیرون زد. دست‌های آردی‌اش بی‌اختیار می‌لرزیدند و نفس‌نمی‌زد.

کمی که هوش و حواسش برگشت، آرد دست‌ها و دامنش را تکاند و پاورچین به داخل برگشت. فکر می‌کرد نکند خیالاتی شده باشد. اما وقتی بادقت توی الک رانگاه کرد، چند مار کوچولوی سیاه که از موهای باقیه خودش هم نازک‌تر بودند، در هم می‌لولیدند و یکی از آن‌ها سعی می‌کرد از توی الک بیرون بیاید. الک را بواش از زیر بلند کرد و باترس و لرز بر درد انتهای حیاط، پایی درخت صنوبر قدیمی خالی کرد. وقتی مارهای کوچولو در میان برگ‌های زرد و پولکی صنوبر خزیدند و ناپدید شدند، نفس راحتی کشید و برگشت تا هر چه زودتر خمیر درست کند. خمیر کهنه و سطی سفره را که به خمیر خودش اضافه کرد، حسابی ورز داد و بیوش را باتکه پارچه‌ای پوشاند. بعد رفت از اتاق که پهلوی انباری، تا پاله‌های بیشتری آورد. تنور را باید تاور آمدن خمیر داغ می‌ماند.

دم‌غروب برای چندمین بار به خمیر مُشت زد. این دفعه، گودی جای مُشت‌ش روی خمیر به حالت اول بر نگشت و این بعنه، آماده پختن بود. اول جارو را چند دور توی تنور گرداند تا دودهایی بر دیواره اش نماند. بعد دست به کار شد. زغال‌های گداخته ته تنور سوسو می‌زدند و خمیرهایی که بالیفته به تنور می‌زد، خیلی زود بر شته و دون دون می‌شدند.



به آن ماست زده بود. سرش را کرد توی
قابلمه و بعد از چند لحظه مکث، مثل دود از
ستون وسط انباری بالا رفت و میان سیاهی
تیرهای چوبی سقف ناپدید شد.
بی بی حلیمه تکانی به خودش داد و گفت:
«غلط نکنم، یه چیزیش شده! آرام و قرار
نداشت اصلاً چی شده بود انگار.»
مرضیه خودش را ز بغل بی بی حلیمه جدا
کرد و زدیه چهره پر چین و
چرک او: «راستش
من...»
- راستش چی؟ اگه
چیزی شده بگو.
مرضیه ماجراجی بچه مارها
را تعریف کرد و با دست نشان
داد که کجا رهایشان کرده بود. بی بی حلیمه
بدون اینکه منتظر بقیه حرفهای مرضیه
بماند، الکرا برداشت و عصازان رفت به طرف
درخت صنوبر: «خدا کنه کلاع های تبرد باشن
زبون بسته ها رو!» کمی بعد مثل مادری که
بچه های گم شده اش را پیدا کرده باشد، با
لبخند برگشت. مرضیه با دیدن دوباره بچه
مارهایی که هنوز وول می خورندن، چسبید
به دیوار. بی بی حلیمه الک را بلند کرد و
آهسته بالای کندو گذاشت و به مرضیه
اشارة کرد یواش بروند بیرون و از لای در
نگاه کنند. طولی نکشید که سر و کله مار
سیاه دوباره پیدا شد و با چند پیچ و تاب
سریع یک راست رفت بالای کندو و سرش
را برده داخل الک. زبان قیطان مانندش حالا
تندر از قبل تکان می خورد. نفس مرضیه
در سینه حبس شده بود، اما بی بی حلیمه با
شوق و ذوق به مارماری خودش نگاه می کرد
و گاهی دستهای لاغر ش را یواش به سینه
می زد: «جان! بمیرم برات!» مدتی که
گذشت، مار از بالای کندوی آرد سر خورد
پایین و به نرمی باریکه آبی که بر زمین
جاری شود، به طرف قابلمه شیر خزید.
چرخی دور قابلمه زد و بدن برآش را محکم
گرد آن پیچید. بعد دمُش را به زمین گیراند
و با یک حرکت برق آسا، قابلمه را پُشت و رو
کرد. شیر لخته لخته ای که رنگش کمی زرد
شده بود، تونی چاله چوله های کف انباری
پخش شد و مارماری بی بی حلیمه برگشت
پیش بچه هایش توی الک.

همین طور که مشغول بود، یکدفعه از شنیدن
صدای یوسف جا خورد: «بابه! دستت درد
نکنه عروس ننه، عجب بیوی! عجب نونی!»
بی بی حلیمه از پشت سر با گوش اضربهای
به ملاج یوسف زد و با خنده گفت: «ای
پدر سوخته! اسی ساله برات نون می پزم، یه بار
هم نگفتی دستت بشکنه ننه!...»

یوسف که لقمه ای نان داغ را توی لپهایش
می لمبند، دست بی بی حلیمه را محکم
ماج کرد و موقع بیرون رفت، دور از چشم
بی بی، برای مرضیه شکلک در آورد. کمی
بعد از رفتن یوسف، تیرهای چوبی سقف
باز هم چرق چرق صدا کردند. مرضیه با
پر شالش عرق گونه های گل انداخته اش
را گرفت و همین که سرش را بلند کرد،
ناگهان مثل طلس شده ها به لکن افتاد:
«اما ماما مار!»

بی بی حلیمه سریع پشت سرش رانگاه کرد.
یک مار سیاه براق دور ستون چوبی و سط
انباری پیچ و تاب می خورد و پایین می لغزید.
مرضیه بی اختیار خودش را انداخت توی بغل
بی بی حلیمه و جیغ زد. حلیمه عروسش را
محکم به سینه فشرد: «چیزی نیست، نترس.
این مارماری منه، خیلی ساله توی این خونه
است. بی آزاره، نگاه به هیکل گنده اش نکن!»

با این حرفهای بی بی، مرضیه به خودش
جرئت داد نگاه دیگری به مار بیندازد.
چشم های ریزش مثل دو یاقوت سرخ
می درخشد و زبان شلاق مانندش هراز گاه از
دهانش بیرون می جهید. وقتی مار روی زمین
رسید، مرضیه جیغ محکم تری زد و خودش را
بیشتر بی بی حلیمه چسباند.

مار سیاه بی اعتنا به آن ها از روزنے پایین
کندوی آرد به داخل خزید و کمی بعد،
سفید و آردی از در بالای کندو بیرون آمد.
بعد مستقیم رفت زیر صندوقه چوبی. بعد
خیز برداشت به طرف طاقچه و فانوس را از
آن بالا انداخت پایین و شیشه اش تکه تکه
شد. از طاقچه خودش را رساند به حفره
وسط گلیم که کنار دیوار لوله شده بود. از
طرف دیگر گلیم لوله شده که بیرون خزید،
آرد هایش ریخته بود. مار تند و تند به همه
سوراخ سمه های انباری سرک کشید و بعد
از آنکه مدتی بی حرکت ماند، آهسته رفت
سراغ قابلمه شیری که بی بی موقع رفتن





عطارنامه

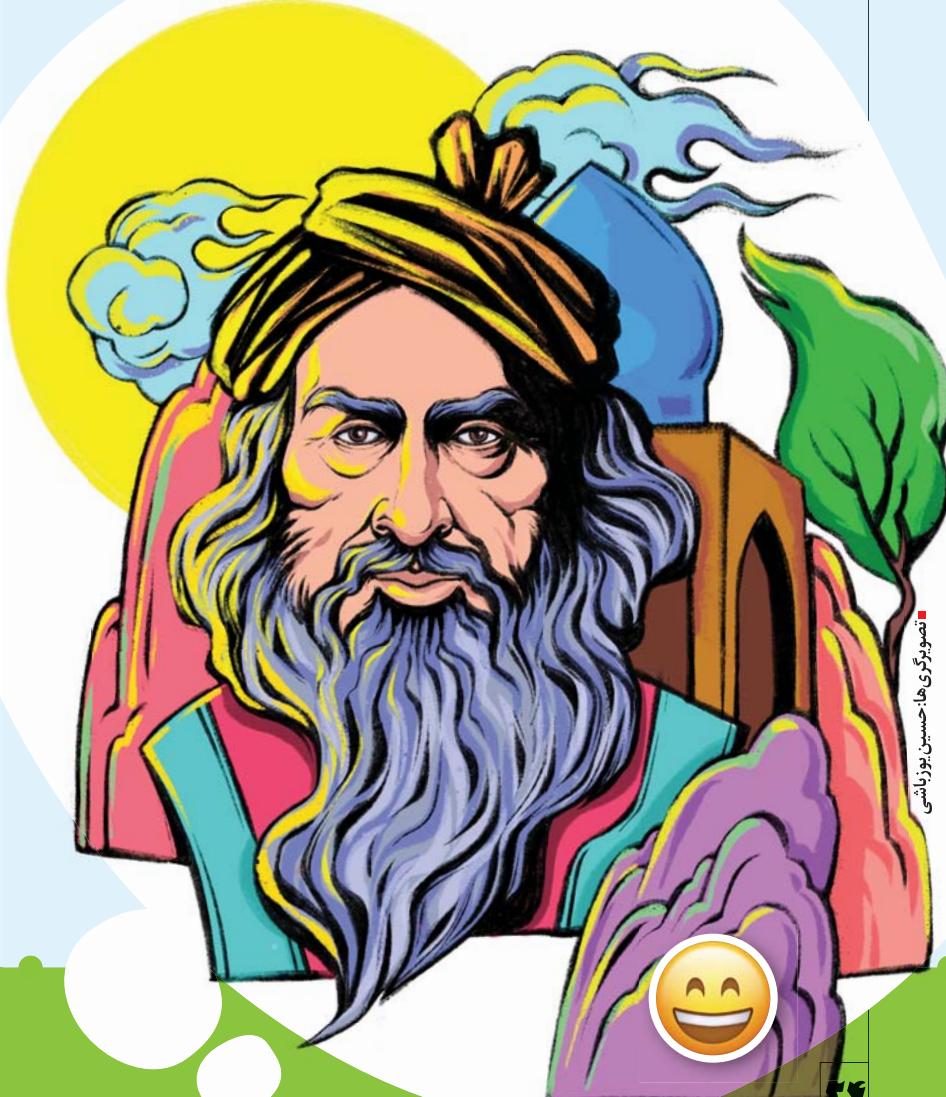
حکایت گورکن

گورکنی در گوشه گورستانی زندگی می‌کرد. وی سالیان سال برای مردگان شهر قبر کنده بوده و با دست خودش آن‌ها را در قبر گذاشته بود. روزی مردی او را دید و با او گرم گفت و گو شد و از احوالش جویا شد. سپس از وی پرسید: «تو که سال‌های زیادی با مردگان سر و کار داشته‌ای، بگو: چه عجایب دیده‌ای در زیر خاک؟» مرد گورکن کمی فکر کرد و گفت: «عجب‌ترین چیزی که دیده‌ام این است که من سال‌ها با مرگ و مردن سر و کار داشته‌ام و با اینکه فهمیده‌ام که آخر و عاقبت این جهان مرگ است، ذره‌ای عبرت نگرفته‌ام و بعد از هفتاد سال هنوز نفسم زنده است!»

آری نفس من:

«گورکن‌دن دید و یک ساعت نمرد
یک دم فرمان یک طاعت نبرد»

عطار نیشابوری از شاعران و نویسنده‌گانی است که آثار فراوان و درخشانی خلق کرده است. گرچه بعضی از کتاب‌هایی که به نام عطار مشهور شده‌اند، شاید متعلق به عطار نباشد، اما آثار درخشانی از عطار باقی مانده‌اند که نام او را جزو سرآمدان ادبیات فارسی به ثبت رسانده‌اند. عطار نیز مثل بسیاری از بزرگان ادب فارسی بسیاری از نکات و اندزهای خود را به زبان طنز بیان کرده است. فقط این نکته را یادآوری کنم که به دلیل زبان ویژه عطار در شعر، ترجیح دادم بیشتر حکایت‌های‌را برایتان بازنویسی کنم.



فان خور خدا

مالک دینار^{*} را گفت آن عزیز
من ندانم حال خود، چونی تو نیز؟

گفت بر خوان خدا نان می‌خورم
پس همه فرمان شیطان می‌برم!

* مالک دینار: یکی از عرفای نامدار. عطار شرح حال او را در کتاب مشهورش «تذکرة الاولیاء» آورده است.

زندان!

آن عزیزی گفت: فردا ذوالجلال^{*}
گر کند در دشت حشر از من سؤال
کای فرومانده چه آوردی ز راه؟
گوییم از زندان چه آرند ای الله؟!

* ذوالجلال: خداوند



جوانمردی

بوسعید مهنه در حمام بود
قایمیش** افتاد و مردی خام بود
شوخ*** شیخ آورد تا بازوی او
جمع کرد آن جمله پیش روی او
شیخ را گفتا بگو ای پاک جان
تا جوانمردی چه باشد در جهان؟
شیخ گفتا: شوخ پنهان کردن است
پیش چشم خلق نآوردن است

* بوسعید مهنه: بوسعید از عرفای نامدار؛ مهنه نام شهری است که بوسعید در آنجا به دنیا آمده بود.

** قایم: کسی که کارش در حمام کیسه کشیدن مردم است.
*** شوخ: چرک، کشیقی تر

گرم شدن

در شبی زمستانی که باران و برف زمین را الغزنه کرده بود، بهلول کفش‌هایش را که با آن دیگر نمی‌توانست در گل و لای راه ببرود. از پایش درآورده و راه افتاده بود. مردی او را دید و گفت: «در این سرمای زمستان با این وضع اسفبار کجا می‌خواهی بروی؟»

بهلول گفت: «دارم سمت قبرستان می‌روم؛ چون می‌دانم در آنجا ظالمی را دفن کرده‌اند که قبر او پر از آتش است. می‌خواهم در این زمستان سخت خودم را با آتش گور آن مرد دوزخی گرم کنم!» می‌روم چون گور او پرآتش است
گرم گردم، زان که سرما ناخوش است!

دیوانه و عمید

روزی دیوانه‌ای که از مال دنیا فقط لباس و دستاری ژنده داشت، به سوی نیشاپور راه افتاد. در اطراف شهر:

دید ایوانی سرش در آسمان

کرده دکانی ز هر سویی دراز
عالی سرهنگ آنچا سر فراز
هر زمان خلقی فراوان می‌رسید
شور از آن ایوان به کیوان می‌رسید

دیوانه از رهگذری پرسید این قصر از کیست؟
گفت این قصر عمید است ای پسر
تو که باشی چون ندانی این قدر؟

دیوانه با دیدن این وضع خشمگین شد. دستمالی را که بر سر بسته بود، رو به آسمان پرتاب کرد و گفت: «حالا که همه چیز مال عمید است، این دستمال را هم به او بده!»

چون همه چیزی عمید است را سزاست
در سرم این ژنده گر نبود رواست

همچو صحرای دل از ظلم و گناه باز پرسید او که این گاوان که راست؟

گفت این ملک عمید شهر ماست
رفت از آنچا چشم‌ها خیره شده

دید صحرای دگر تیره شده

رفت لختی نیز آن ناهوشمند

دید صحرایی دگر پر گوسفند

گفت آن کیست چندین رمه؟

مرد گفت آن عمیدست این همه

چون درون شهر رفت آن ناتوان

دیوانه و قبر

دیوانه‌ای در قبرستان بر سر قبر مرده‌ای می‌نشست و می‌خوابید و خلاصه شب و روز از آنجا تکان نمی‌خورد. مردی او را دید و گفت: «چرا به شهر نمی‌آیی؟ اینجا که جای زندگی کردن نیست؟»

دیوانه گفت: «این مردی که من بر سر قبر او زندگی می‌کنم، به من گفته است: کجا می‌خواهی بروی؟ تو که هر جا باشی، عاقبت باید به قبرستان برگردی. خب همین جا بمان و راه خودت را دور نکن!»

گفت این مرد ره نهد به راه
هیچ می‌گوید مرو زین جایگاه
زانکه از رفتن رهت گردد دراز
عاقبت اینجات باید گشت باز!



مدتی بالا گرفتی تا بلوغ
میوه‌ها دادی خیار و پرتقال

بعد هم پر زور و نام آور شدی
صبح و شب رفتی پی صید غزال

حس و حالت برقرار خود نماند
зор و مالت هم نماند در جوال

دیر و زود این شکل و شخص نازنین
می‌شود خاکستر مشتی ذغال

نام نیکو گر بماند ز آدمی
به کزو ماند سرایی در شمال

کام درویشان و مسکینان بده
بس نبود این قدر کردی عشق و حال؟!

سال دیگر را که می‌داند کجاست!
یا کجا رفت آنکه بودی پارسال

مرد گان، بیچاره در خاک لحد
خفته‌ه اندر کله سر آشغال

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست
سیرت زیبا بیاور، اور جنال (!!)

آدمی را عقل باید در بدن
ورنه جان در کالبد دارد شغال

گنج خواهی، در طلب رنجی ببر
خرمنی می‌باید، تخمی بچال

با بدان بد باش و با نیکان نکو
جای گل، گل باش و جای گال، گال

دیو با مردم نیامیزد مترس
پس بترس از مردمان دیو مال

سعیده موسوی زاده

بس بگردید و بگردد ملک و مال
دل به دنیا درنبند ای عقل کال!

ای که پایت می‌رسد کاری بکن
بیش از آن کز تو نیاید فوتbal

اینکه در شهنامه‌ها آورده‌اند
رستم و اسفندیار بی‌خیال

تا بدانند این خداوندان ملک
کز بسی خلق است دنیا پایمال

این همه رفتند و مای شوخ‌چشم
هیچ نگرفتیم از ایشان یک ریال

ای که وقتی نطفه بودی بی‌خبر
وقت دیگر بجه بودی لال لال

پند نامه



همیشه یکی هست که چیزی بگه
تذکر، نصیحت، ولم کن دیگه
غلط می‌نویسم دلم وا بشه
آره من دلم با غلطها خوش
و گرنه به وقتیش می‌تونم منم
به گاه سخن لافِ دانش زنم
چنان پارسی گوییم ای فضول
که حیران بمانند در آن فحول
همی با فحامت بگوییم سخن
ندانند معنای آن مرد و زن
کهنه واژه‌ها در کنم دم به دم
که معنای آن را ندانم خودم
شیبیه کتابی که تو مدرسه
حسابِ مخ آدمو می‌رسه
پر از شعر و نثر زمخت و عجیب
لغت‌های سخت و زبان غریب
شیبیه سخنرانی بعضیا
پر از شور و غوغا و بی محتوا
می‌شینی و گوش می‌دی اما فقط
می‌بینی تو هر جمله ده تا غلط
پر از ایسم و ایست و پر از کارکرد
پر از واژه‌های مجلات زرد
پر از گاهَا و تلفنَا خواهشَا
غلط میگن و با غلط دل خوشن
جوان گفت و چون ابر نیسان گریست
که ما را به کاخِ زبان راه نیست
نشستیم در کلبهِ تنگ خویش
به گفتار و هنجرار و فرهنگِ خویش
برو این سخن با بزرگان بگو
که شعر و سخن را نماند آبرو
بگو: آبروی سخن ریخته
درست و غلط در هم آمیخته
چو گوشِ کسی بر سخن سنج نیست
کسی حافظِ قدر این گنج نیست
ادارات بسیار دارد زبان
ندارد زبان و سخن، قادران
سخن چیست؟ کنکور و مدرک خوش است
میازار موری که دانه‌کش است

شنیدم جوانی به هنگام چت
به هر جمله‌اش داشت چندین غلط
یکی گفتیش اینکه نشد ای جوان!
بدل شد به ویرانه کاخِ زبان
جوان گفت: چون عمو گیر نده
فشارت می‌رده بالا و اسهت بده
تو خونه که بایام تذکر می‌ده
تو مترو تو ماشین تو دانشکده

غلطنویسی مرشد





روی بانک حساب کنید

■ مهسا قربانی بوانی

حداقل سن برای افتتاح حساب پس‌انداز شرایط باز کردن حساب پس‌انداز در بانک‌های مختلف با هم متفاوت است. اما با کمی جست‌وجو می‌توانید یک حساب پس‌انداز که با برنامه‌ها و هدف‌های شما هم‌خوانی داشته باشد، پیدا کنید. چون اغلب بانک‌ها حساب‌های پس‌انداز ویژه کودکان دارند، سن دیگر محدودیتی برای افتتاح حساب بانکی به شمار نمی‌آید.

والدین می‌توانند حتی برای نوزاد خود حساب پس‌انداز باز کنند و هدایای او را در آن حساب نگه دارند. اما این حساب تا سن ۱۲ سالگی

عموماً اولین چیزی که با

شنیدن واژه پس‌انداز به ذهن اکثر ما

ایرانی‌ها می‌رسد، بانک است. از نظر ما ایرانی‌ها،

پس‌انداز یعنی پول‌هایی که در بانک می‌گذاریم تا در روز مبادا

از آن استفاده کنیم. اما پس‌انداز یا همان «saving» درواقع «درآمد خرچ

نشده یا مصرف معوق» است. یعنی میزانی از درآمد که ما آن را خرچ نمی‌کنیم یا اموالی

که برای مصرف بعد از این کنار می‌گذاریم. پس‌انداز یعنی انصراف از مصرف در زمان حال! اگر فردی به جای پس‌انداز، پول‌های خود را مصرف کند، دیگر پول نخواهد داشت! شاید طرح این سؤال که: «آیا من بدون آن کالا می‌توام زندگی کنم؟» کمی اغراق یا گرافه باشد، اما تجربه بدويژه در شهرهای بزرگ نشان داده است که باید جدی تر و با تأمل بیشتری به این سؤال نگریست.

چون:

۱. دوران کهولت بر سر راه قرار دارد.

۲. حوادث رانمی توان پیش‌بینی کرد.

۳. تأمین مسکن موضوع مهمی در کشور ماست.

۴. به دلیل بالا رفتن تورم و افزایش سطح نسبی قیمت‌ها، خریدن کالاهای سرمایه‌ای به پس‌انداز

خیلی بیشتری نسبت به قدیم نیاز دارد. در نوشته قبلى با مفهوم پس‌انداز و انواع حساب‌های بانکی آشنا شدیم. آموختیم که پس‌انداز مفهومی کوتاه‌مدت است و برای مصرف‌های کوتاه‌مدت انجام می‌شود. اما مفهوم سرمایه‌گذاری

بیشتر به مصرف‌های بلندمدت و آینده اشاره دارد.

بر این اساس در نوشته حاضر به شرایط افتتاح حساب و تعدادی از بانک‌هایی که شرایط خاص برای

کودکان و نوجوانان در نظر گرفته‌اند اشاره می‌کنیم.



بر حساب بانکی، یک کارت بانکی متصل به حساب را به طور رایگان دریافت می‌کنند. دانش آموزان بالای ۱۲ سال، با در دست داشتن مدارک شناسایی، کارت دانش آموزی و برگه‌های تکمیل شده بانکی می‌توانند در هر یک از شعبه‌های بانک آینده برای خودشان حساب باز کنند.

بانک ملی: حساب آرزو



این طرح یک حساب کوتاه‌مدت برای کودکان زیر ۱۸ سال است که والدین می‌توانند آن را باز کنند. دارندگان این حساب می‌توانند به عضویت کانون جوانه‌های بانک ملی ایران در بیانیند و علاوه بر بهره‌مندی از سود این حساب، از امکانات سایت نظری آموزش مفاهیم بانک و پول و اقتصاد، بازی‌های مرتبط با این حوزه، مسابقه‌ها، و ... استفاده کنند و امتیاز بگیرند.

بانک مسکن: طرح



آتبه طلایی و مسکن جوانان حساب پس‌انداز مسکن جوانان یکی از انواع حساب‌های سپرده سرمایه‌گذاری کوتاه‌مدت است که صاحب حساب می‌تواند با رعایت برنامه سپرده‌گذاری که توسط بانک مسکن ارائه شده است، در بلندمدت از مزایا و تسهیلات ویژه این حساب برخوردار شود. افتتاح حساب همانند دیگر حساب‌ها توسط والدین صورت می‌گیرد و با واریز حداقل مبلغ ماهانه سپرده‌گذاری آغاز می‌شود. اما به جز بانک‌ها، شرکت‌های بیمه نیز شرایط مناسبی برای تأمین آتبه شما در نظر گرفته‌اند که در قالب بیمه عمر و پس‌انداز کودکان جای می‌گیرد. از مزایای بیمه عمر کودکان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- دریافت سود تضمینی؛
- دریافت وام؛
- دریافت سود معاف از مالیات.

هم‌اکنون چند شرکت بیمه، مثل بیمه پاسارگاد، بیمه پارسیان، و ... خدمات بیمه عمر کودکان و نوجوانان را ارائه می‌دهند. برای اطلاع بیشتر از شرایط این طرح‌ها، می‌توانید به سایت آن‌ها مراجعه کنید.

زندگی آینده آنان، از قبیل تهیه جهیزیه، تأمین هزینه تحصیل در دانشگاه، هزینه ازدواج، و ... است. این طرح از یک تا ۲۰ سال ادامه می‌یابد و سرمایه قابل توجهی در اختیارشان قرار می‌دهد. در این طرح نرخ سود مطابق با نرخ سود سپرده‌های بلندمدت مصوب بانک مرکزی در هر دوره تعیین می‌شود. سود، به صورت ماهانه محاسبه و به حساب پس‌انداز اضافه می‌شود. برداشت پول از حساب یا مسدود کردن حساب تا زمان رسیدن کودک به سن قانونی از سوی والدین امکان‌پذیر است. حداقل مبلغ برای افتتاح حساب ۱۰۰ هزار تومان است.

بانک کشاورزی: حساب پس‌انداز



این حساب برای تشویق کودکان و نوجوانان به پس‌انداز کردن طراحی شده است. افتتاح حساب برای کودکان زیر ۱۲ سال توسط والدین صورت می‌گیرد و امکان افتتاح حساب و برداشت از حساب برای نوجوانان بالای ۱۵ سال بدون نیاز به حضور والدین وجود دارد.

بانک تجارت: طرح قلک طلایی



این حساب برای تأمین آینده کودکان و نوجوانان، مانند پوشش هزینه‌های تحصیلی، ازدواج، مسکن و سرمایه اشتغال برای آینده، طراحی شده است. مبلغ سرمایه‌گذاری اولیه در بانک تجارت ۲۰۰ هزار تومان است که در یک بازه زمانی پنج ساله در حساب گذاشته می‌شود.

کودک به نام والدین و اختیارات این حساب بانکی با آنان است. زیرا از نظر قانونی، کودک زیر ۱۸ سال مجاز نیست مدارک و برگه‌های بانکی را امضا کند. از سن ۱۲ سالگی کودک می‌تواند به نام خود حساب پس‌انداز افتتاح کند. البته حق برداشت و انتقال پول باز هم با والدین است. او پس از رسیدن به ۱۵ سالگی، هم می‌تواند به نام خود حساب باز کند و هم از حساب خود پول بردارد. زمانی که فرد به سن ۱۸ سال رسید، والدین می‌توانند نام خود را برای همیشه از روی حساب بانکی کودک بردارند.

مدارک لازم برای افتتاح حساب

از آنجا که تا سن ۱۲ سالگی، فقط والدین کودک صاحب اصلی حساب پس‌انداز به شمار می‌آیند، هنگام افتتاح حساب باید این موارد را همراه خود داشته باشند: اصل و تصویر شناسنامه و کارت ملی، فرم تکمیل شده افتتاح حساب، و حداقل مبلغ در نظر گرفته شده از سوی بانک برای افتتاح حساب.

حال به معرفی برخی از حساب‌های پس‌انداز بانکی ویژه کودکان و نوجوانان می‌پردازیم و برخی از بانک‌ها را برای افتتاح حساب کودکان، به شما معرفی می‌کنیم.

بانک صادرات: سپرده

سرمایه‌گذاری تأمین آتبه

هدف بانک صادرات از این طرح تأمین آتبه کودکان و ایجاد سرمایه مطمئن برای تهیه نیازهای



بانک آینده: حساب



این حساب برای دانش‌آموزانی که در سالین ۷ تا ۱۸ سال هستند، طراحی شده است. این طرح ساده‌ترین مفاهیم بانکی و پس‌اندازی را از طریق آموزش به این گروه از دانش‌آموزان به صورت ابتدایی و بازیان کودکانه توضیح می‌دهد. دانش آموزان با گرفتن یک هدیه ۱۰ هزار تومانی از بانک، صاحب یک حساب پس‌انداز بانکی رایگان می‌شوند. گروه سنی بالای ۱۵ سال، علاوه



پرندگان را هنرمندانه شکار کنید



▪ محمد کرام الدینی

به احتمال زیاد شما پرندگان را دوست دارید. حتی ممکن است شیفتۀ آن‌ها باشید. اما آیا تاکنون به تعداد و تنوع پرندگانی که در طبیعت اطراف شما زندگی می‌کنند، توجه کرده‌اید؟ آیا هرگز آرزو کرده‌اید که مانند آن‌ها به پرواز درآیید؟ وقتی پرنده‌ای در آسمان می‌بینید که در پرواز است، در هوا چرخ می‌زند و از درختی به درخت دیگر می‌پردازد، آیا دوست ندارید بیشتر درباره آن بدانید؟

تماشای پرندگان به قصد تفریح، آموختن با حفاظت، «پرندگانگری» نام دارد. پرندگانگری یکی از لذت‌بخش تربیت، علمی تربیت و آموزنده‌ترین تفریحات است. دانش شما را درباره پرندگان بیشتر می‌کند، به شما آرامش و به زندگی شما تنوع می‌دهد، نوعی ورزش است و به علاوه، باعث ایجاد دوستی بین افراد همراه نیز می‌شود.



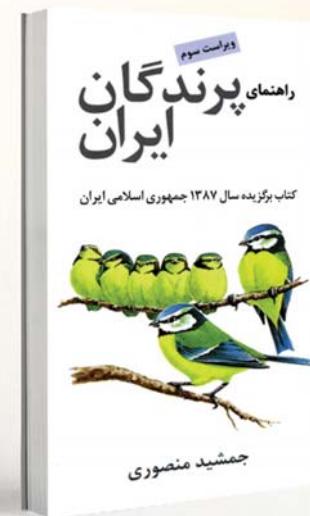
گوناگون منطقه اطلاعاتی کسب کنید. می‌توانید با استفاده از گوشی تلفن همراه از اطلاعات موجود در شبکه جهانی اینترنت هم استفاده کنید.

ممکن است برای ثبت پرندگان به یک دوربین عکسی هم نیاز پیدا کنید. عکس‌ها به شما و دیگران کمک می‌کنند، آن‌ها را همیشه به پاد داشته باشید و بهتر و بیشتر بشناسید. شاید نیاز پیدا کنید که بعداً همراه با دیگران آن‌ها را شناسایی کنید.

اگر خواهید صدای پرندگان را که در شناسایی آن‌ها اهمیت دارد، ثبت کنید، آن‌گاه به یک دستگاه ضبط صوت کوچک هم نیاز دارید.

یک قلم و یک دفترچه هم برای نوشتن مشاهدات خود باید داشته باشید. سعی کنید دفترچه به اندازه جیب شما باشد و به قدر کافی محکم باشد تا برگ‌های آن در سفر از هم گسیخته نشود. می‌توانید علاوه بر یادداشت‌های نوشتنی، تصویرها و طرح‌هایی از پرندگان بکشید.

بی‌گمان پرندگانی از تفریحات بسیار جالب و دل‌چسب است. آن را امتحان کنید. از طبیعت لذت ببرید و شکرگزار خالق آن‌ها باشید.



اگر می‌توانید، از همین اکنون پرندگانگری آسان است و به وسایل زیاد و پیچیده نیاز ندارد. آنچه برای پرندگانگری نیاز دارد، چشم‌ها و گوش‌ها برای دیدن و شنیدن صدای آن‌ها، پاها برای رفتن به سوی آن‌ها، دست‌ها برای گرفتن اشیا و نوشتن، و مغز خود برای پردازش اطلاعات حسی است. شما هر جا به تماشای پرندگانی بایستید و در شکل و رفتار آن توجه و دقت کنید، در واقع در حال پرندگانگری هستید. اما اگر پرندگان نزدیک ما باشند، یا تعداد آن‌ها کم باشد، چه کنیم؟ در این صورت، لازم است به سفری کوتاه به اولین جای طبیعی اطرافمان برویم.

اگر پرندگان در دوردست‌ها باشند و نتوانیم به آن‌ها نزدیک شویم و با چشم غیرمسلاح آن‌ها را به وضوح ببینیم، چه کنیم؟ در این صورت به دوربین چشمی (یک چشمی یا دو چشمی مانند تلسکوپ) نیاز داریم که می‌توانیم آن را بخریم یا از دوستان و آشنايان به امانت بگیریم.

اگر تصمیم به خرید دوربین دوچشمی دارید، به فروشگاه کالاهای ورزشی یا شکاری بروید و چند نمونه از آن را امتحان کنید. یک دوربین سبک و راحت پیدا کنید که کار کردن با آن آسان باشد و بتوانید به راحتی آن را حمل کنید. توجه داشته باشید، هر اندازه بزرگ‌نمایی دوربین بیشتر باشد، با کمترین لرزش‌های تصویر از میدان دید ما کنار می‌رود و به همان اندازه کار با آن دشوارتر می‌شود.

به توان بزرگ‌نمایی و اندازه عدسی که روی بدنه دوربین نوشته شده است، توجه کنید. بزرگ‌نمایی یعنی اینکه دوربین ما تصویرها را چند برابر بزرگ می‌کند. مثلاً اگر تصویری که دوربین نشان می‌دهد، هشت برابر تصویری است که با چشم غیرمسلاح دیده می‌شود، می‌گوییم بزرگ‌نمایی دوربین ما ۸ است. معمولاً روی دوربین‌های چشمی دو عدد وجود دارد؛ مانند 8×29 که اولین عدد (که در اینجا ۸ است)، نشان‌دهنده بزرگ‌نمایی دوربین و دومین عدد (که در اینجا ۲۹ است)، قطر عدسی را به میلی‌متر نشان می‌دهند. بهتر است بزرگ‌نمایی بین ۷ تا ۸ و قطر عدسی دوربین ما بین ۳۰ تا ۴۰ میلی‌متر باشد.

اگر می‌خواهید پرندگان منطقه را بهتر بشناسید، بهتر است یک کتاب یا جزوه راهنمای صحرایی منطقه نیز تهیه کنید. این راهنما می‌تواند به شما کمک کند تا محل پرندگان را پیدا کنید و در مورد خانواده‌های پرندگان



نحوات الاغ

▪ محمدعلی قربانی

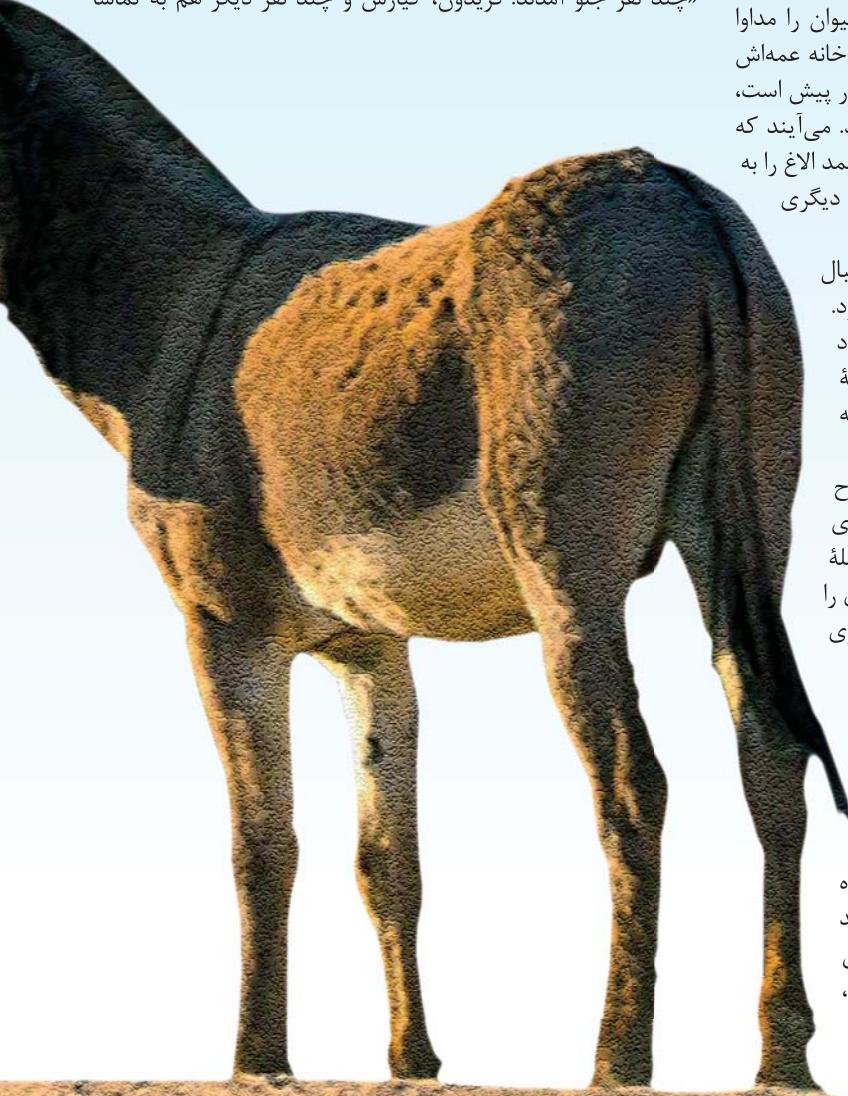
این کتاب، داستان نوجوانی به نام محمد را بیان می‌کند که به جبهه اعزام شده است. او در پیاده‌روی‌های گردان، روی تخته‌سنگی در دیواره دره، الاغی زخمی می‌بیند و تصمیم به نجات و مداوای حیوان می‌گیرد. به کمک دوستانش و با زحمت فراوان، الاغ را به مقر می‌برند. زخم پای الاغ عفونت کرده است و یا باید پایش را قطع کنند تا زنده بماند، یا اینکه او را بکشند تا راحت شود.

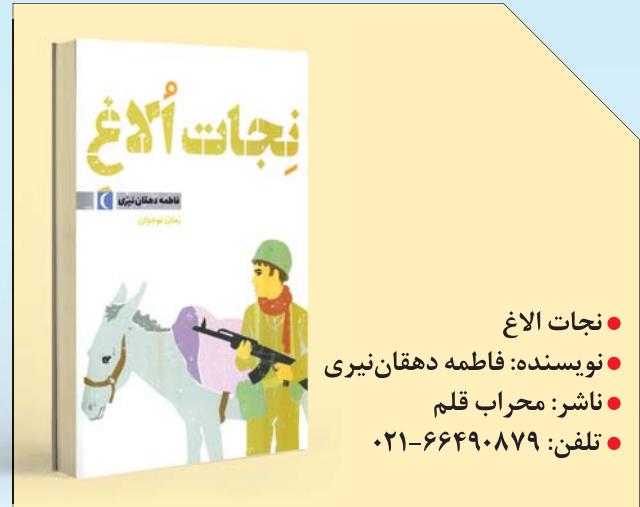
محمد یکی از پزشکان را با ترفندی به مقر می‌آورد تا حیوان را مداوا کند. او تصمیم دارد الاغ را به روستایی در شمال ببرد؛ به خانه عمه‌اش که الاغی به نام پشمینه دارد. اما باید تا پایان عملیاتی که در پیش است، صبر کند. عده‌ای مأمور جمع‌کردن الاغ‌های منطقه شده‌اند. می‌آیند که الاغ محمد را ببرند، ولی او با آن‌ها دست به یقه می‌شود. محمد الاغ را به هر زحمتی است با خود به روستا می‌برد، ولی اتفاق عجیب دیگری برایش می‌افتد.

در داستان‌های کلاسیک معمولاً شخصیت اصلی هدفی را دنبال می‌کند و برای رسیدن به آن هدف مانع‌هایی وجود دارد. بدیهی است رفع آن‌ها می‌تواند سبب جذابیت داستان شود و مخاطب را با خود همراه کند. همان‌طور که در خلاصه داستان دیدیم، هم هدف و هم مشکل، با سن مخاطب اثر که در اینجا نوجوان است، خوب انتخاب شده‌اند.

کتاب نجات الاغ پر است از ماجراهایی که در اصطلاح «خرده‌روایت» نامیده می‌شوند. گاهی این داستان‌های حاشیه‌ای به قدری موجب اطنان اثر شده‌اند که حوصله مخاطب سر می‌رود. مثلاً در صفحه ۳۸، محمد می‌رود گاری را می‌آورد، ولی ما برای خواندن همین جمله با تاریخچه گاری هم آشنا می‌شویم که ربطی به داستان ندارد!

- گاری توی محوطه عجیب بوی نفت می‌داد. هرچه هم آن را شسته و آفتاب داده بودند، فایده نداشت. نفت به خورد چوب‌های کف گاری رفته و شده بود جزئی از وجودش. عمومی‌بی‌گفته بود قبل از گالن‌های ۲۰۰ لیتری نفت را می‌گذاشته توی آن، توی کوچه پس کوچه‌ها می‌چرخیده و به مردم محلشان نفت می‌فروخته. معروف بوده به عموم نفتی. بعد که نفت جیره‌بندی می‌شود و مردم می‌باید در صفه‌ای طولانی بایستند تا نفت بگیرند، کار و کاسبی عمومی‌بی‌گشاد می‌شود. بعد که جنگ شروع می‌شود،





- نجات الاغ
- نویسنده: فاطمه دهقان نیری
- ناشر: محراب قلم
- تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۹۰۸۷۹

ضربالمثلهای حاوی کلمه خر که می‌توانیم دو مورد از آن‌ها را در ادامه با هم بخوانیم:

«کسی توجهی به عرع شما نداشت، ولی اون قدر تلاش و مقاومت به خرج دادین که شدین ضربالمثل ما: مثل خر کار می‌کنه؛ مثل خر بار می‌بره؛ و برای خودمون جوک ساختیم، غافل از اینکه یکی یکی خصلت‌هاتون رو به ما می‌دادین، همه‌اش هم با همون صوری، لنجه رو کچ نکن. دندون‌هات رو هم نشون نده، نیشخند می‌زنی؟ خوشت او مده؟ صبر کن تا آخرش رو بشنوی ...»

«افسار الاغ را گرفت. جلو افتاد و گفت: اگه کسی سلام نکرد، گفتند مثل دست خره. اگه حرف زور زد، گفتند عجب خریه. اگه خواست زن بگیره، گفتند خر شده، یا داره خر می‌شه یا دارند افسارش می‌کنند. و اگه آدم بدی رفت به یه جایگاهی رسید، گفتند خره همون نخره، پالونش عوض شده. بالاخره واسه هر بدی، از خر مایه گذاشت. شما هم سکوت کردین و بار بردین و سواری دادین. تا وقتی که ما مثل خر توی گل موندیم و گفتند خر بیار و باقالی بار کن. حالا خر باید ابوالبیش رو نجات می‌داد. می‌بینی کارش به کجا کشید؟ الان باید کمکش می‌کرد. مثل همون اوایل که با اهلى شدن به کمک بشر اومد و بارهاش رو برد. اما باز هم الاغ الاغ، خیال نکن که برتر شدی. باز هم تو بار می‌بری برای ما. من سواره‌ام و تو پیاده.»

اما مهم‌ترین ویژگی اثر نگاه انسانی به مقوله جنگ است. در فضایی که توب و تفنج و تیر وجود دارد، حضور نوحانی حیوان‌دوست و انگیزه اخلاقی او برای نجات حیوان و برگرداندش به پشت جبهه، بسیار قابل تأمل و احترام است. به این ویژگی باید غافلگیری انتهاهای داستان را نیز افزود که برای مخاطب کاملاً غیرقابل پیش‌بینی است.

ایستادند. سمهای الاغ را گرفتند، آن را بلند کردند و کشیدند تا سایه درخت. محمد نشست و چفیه را از دور پای الاغ باز کرد. کرم‌های سفیدی روی زخمش وول می‌خوردند. بوی عفونت روی هوایی که جایه‌جا می‌شد، پخش شد و همه را برگرداند. یکی‌شان گفت: قانقاریا شده. باید پاش رو قطع کنی تا زنده بمونه. علی گفت: امدادگر، بیا تنفس دهن به دهن بده!» بقیه خندیدند. علی ادامه داد: «ماساز قلبی هم می‌خواهد.»

یکی دیگر از نکات قابل توجه اثر شروع ناجاست. آغاز داستان از روی زخم چرک‌کرده الاغ، کشش شروع داستان را از بین برده است: «کرم‌های تپل سفید در شکاف زخم وول می‌خوردند. کمرشان را خم و چاق می‌کردند. سر و دمshan به هم نزدیک و دور می‌شد تا کمی در مایع لزج لای زخم جایه‌جا شوند؛ زخمی که لای موهای به گل چسبیده پای الاغ، دهان باز کرده بود. هر بار که دمsh را تاب می‌داد، فوج مگس‌ها بلند می‌شدند و دوباره می‌نشستند، و باز دمsh را تاب می‌داد. اما مگس‌های سمج خیال رفتن نداشتند. بوی چرک و عفونت آن‌ها را به سمت زخم می‌کشاند.

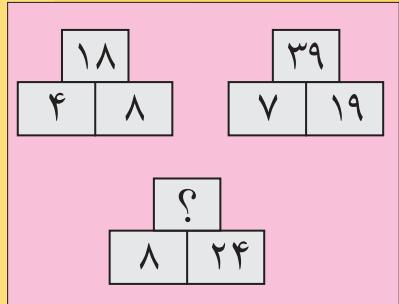
لایهای از خاک روی تنش را پوشانده بود. یک سمش زیر تنش بود و دیگری زیر پوزه‌اش. گاه‌گاه پلک‌های بزرگش را با ردیف مژه‌های خاک‌گرفته از هم باز می‌کرد، پوزه‌اش را بالا می‌آورد و نگاهی به اطراف می‌انداخت و بعد دوباره پلک می‌بست. افتاده بود روی تخته‌سنگی که تیره‌تر از سنگ‌های دیگر بود. اطرافش سنگ بود و سنگ‌ها که در سکوت سنگین، روی دیواره در هم فرو رفته بودند، چنان به هم چسبیده بودند که انگار از درون هم بیرون آمده باشند.»

این کتاب بازخوانی نشده و انگار با عجله چاپ شده است. در جاهایی از کتاب خطاهایی وجود دارند که حتم دارم، با یکبار خواندن کتاب از دید هیچ خواننده‌ای مخفی نمی‌ماند.

صفحه ۵۳ کتاب را با هم می‌بینیم: «چشم‌هایش را بسته بود و گوشش گرم شنیدن بود که سنگینی حضوری را بالای سرش حس کرد. پلک باز کرد. فریدون و حسین رو به رویش ایستاده بودند. محمد همچنان به تار زنیبورک ضربه می‌زد و صدا تویی هوا پخش می‌شد. حسین و فریدون هم کنارش نشستند. صدایی مثل ترکیدن توپ فوتbal آمد و آن دور، کم کم دود سیاهی قد می‌کشید و بالا می‌رفت. هواپیمایی با سرعت از بالای سرشاران گذشت. فریدون گفت: محمد زنیبورک می‌نواخت. خورشید نبود و روشنی روز کم کم می‌رفت. ...»

غیر از این موارد که بیشتر ناشی از بدسلیقگی است، ذکر چند نکته دیگر را نیز ضروری می‌دانم: اثر طولانی شده است و گاهی بعضی از ماجراهای غیرمنطقی‌اند؛ مثل فراری دادن الاغ از پاسگاه و یا درگیری با نیروهای کمیته. در برخی از جاهای اثر، نویسنده وارد داستان شده است و به قول اهل فن، رد پای او در داستان دیده می‌شود. مثل اصرار محمد به کاربرد

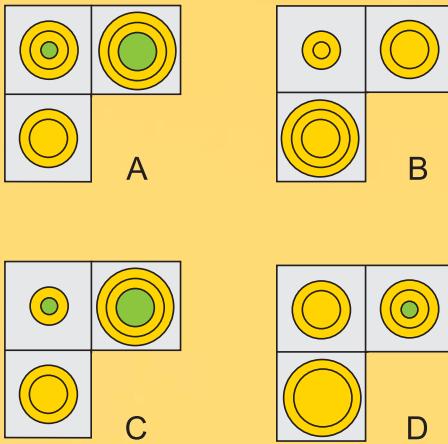
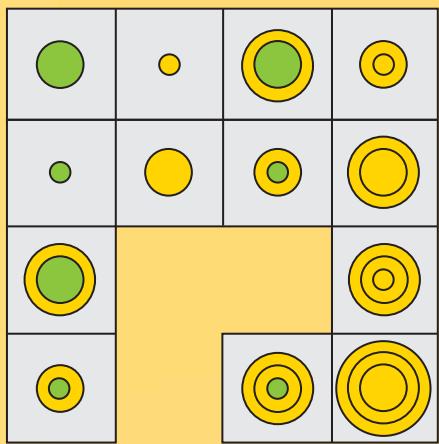




به جای علامت سؤال چه عددی بگذاریم؟

$$7 \times (3+1) = 28$$

کدام قطعه، مربع را کامل می کند؟



جواب: C

به جای علامت سؤال چه عددی بگذاریم؟

?

| | | | |
|---|---|----|----|
| 6 | 3 | 15 | 30 |
| 8 | 4 | 9 | 32 |
| 5 | 3 | 15 | ? |

جواب: 6 = 8 - 2 = 6 (لهمان 8-2=6) (6-1=5)



=



است به؟



مثل نسبت



به

نسبت شکل است؟



A



B



C



D

نماینده ب.

کدام با بقیه متفاوت است؟

A



B



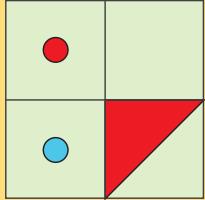
C



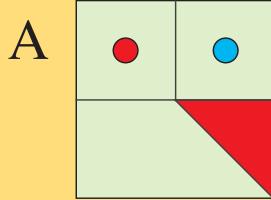
D



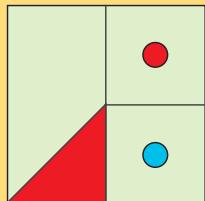
C



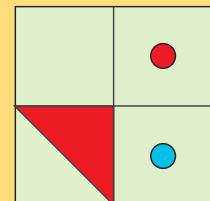
A



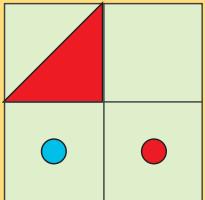
B



E



D



A: نماینده ب، C: نماینده E: نماینده

E: نماینده



▪ نفیسه مرشدزاده

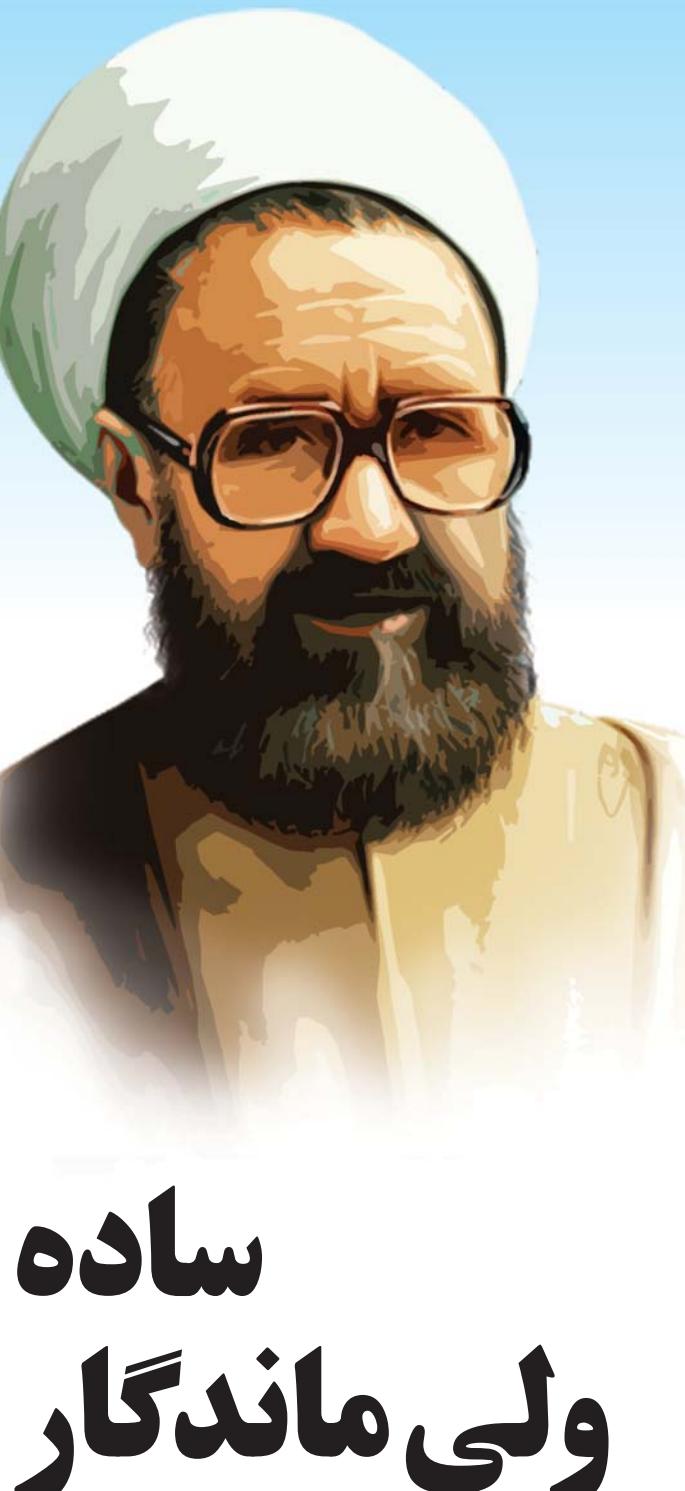
همیشه که نباید کوهها را جابه جا کرد. گاهی کارهای ساده تری هستند که به اندازه سخت ترین کارها تأثیرگذارند. پشت بعضی از این کارهای به ظاهر ساده ساعتها فکر، تحقیق، مطالعه و پژوهش خواهید اسست و همین آنها را ماندگار می کند. شهید مرتضی مطهری، به عنوان یک نویسنده و استاد فلسفه در جواب منتقدانش گفته است: «هر کار سادهای کوچک نیست.» متن زیر خاطرهای از او به هنگام نگارش کتاب «داستان راستان» است. کتابی که به ظاهر و در برابر بقیه آثار استاد ساده به حساب می آمد، اما برخلاف نظر منتقدان بین نوجوانان چند نسل محبوب شد.

در مدتی که مشغول نگارش «داستان راستان» بودم، بعضی از دوستان ضمن تحسین و اعتراف به سودمندی این کتاب، از اینکه من کارهای به عقیده آنها مهمتر و لازمتر خود را موقتاً کنار گذاشته و به این کار پرداخته ام، اظهار تأسف می کردند و ملامتم می نمودند که چرا چندین تألیف علمی مهم را در رشته های مختلف به یک سو گذاشته ام و به چنین کار ساده ای پرداخته ام. حتی بعضی پیشنهاد کردند: حالا که زحمت این کار را کشیده ای، پس لاقل به نام خودت منتشر نکن! من گفت: «چرا؟ مگر چه عیی دارد؟» گفتند: «اثری که به نام تو منتشر می شود، لاقل باید در ردیف همان اصول فلسفه باشد. این کار برای تو کوچک است.»

گفتم: «مقیاس بزرگی و کوچکی کار در نظر این آقایان، مشکلی و سادگی آن است و کاری به اهمیت و بزرگی و کوچکی نتیجه کار ندارند. هر کاری که مشکل است، بزرگ است و هر کاری که ساده است، کوچک. متأسفانه این طرز فکر - که جز یک بیماری اجتماعی و یک انحراف بزرگ از تعالیم عالیه اسلام چیز دیگری نیست - در اجتماع ما زیاد شیوع پیدا کرده. چه زبان ها را که این منطق نسبته، و چه قلمها را که نشکسته و به گوشهای نیفکنده است.»

سرانجام در جواب آن آقایان گفتند: «این پیشنهاد شما مرا متذکر یک بیماری اجتماعی کرد، و نه تنها از تصمیم خود صرف نظر نمی کنم، بلکه در مقدمه کتاب از این پیشنهاد شما به عنوان یک بیماری اجتماعی نام خواهم برد.»

بعد به این فکر افتادم که حتماً همان طور که عده ای کسر شان خود می دانند که کتاب های ساده - هر چند مفید باشد - تألیف کنند، عده ای هم خواهند بود که کسر شان خود می دانند که دستورها و حکمت هایی که از کتاب های ساده در ک می کنند، به کار بندند!



ساده ولی ماندگار



شما قبول شدید

■ لیلا جلیلی
دوره خلبانی ام در آمریکا تمام شده بود، اما به خاطر گزارش‌هایی که در پرونده خدمتم درج شده بود، تکلیفم روشن نبود و به من گواهی نامه نمی‌دادند. تا اینکه روزی به دفتر مستول دانشکده که یک ژنرال آمریکایی بود، احضار شدم. به اتاقش رفتم و احترام گذاشتم. او از من خواست که بنشیم. پرونده‌ام جلوی او روی میز بود. ژنرال آخرین فردی بود که می‌باید نسبت به قبول و یا رد شدم اظهارنظر می‌کرد.

او پرسش‌هایی کرد که من پاسخش را دادم. از سوال‌های ژنرال برمی‌آمد که نظر خوشی نسبت به من ندارد. این ملاقات ارتباط مستقیمی با آبرو و حیثیت من داشت، زیرا احساس می‌کردم که رنج دو سال دوری از خانواده و شوق برنامه‌هایی که برای زندگی آینده‌ام در دل داشتم، همه در یک لحظه در حال محو شدن و نابودی است و باید دست خالی و بدون دریافت گواهی نامه خلبانی به ایران برگردم.

در همین فکر بودم که در اتاق به صدا درآمد و شخصی اجازه خواست داخل شود. او ضمن احترام از ژنرال خواست تا برای کار مهمی به خارج از اتاق برود. با رفتن ژنرال من لحظاتی را در اتاق تنها ماندم. به ساعتم نگاه کردم، وقت نماز ظهر بود. با خودم گفتم کاش در اینجا نبودم و می‌توانستم نماز را اول وقت بخوانم. انتظارم برای آمدن ژنرال طولانی شد. گفتم که هیچ کار مهمی بالاتر از نماز نیست، همین جا نماز را می‌خوانم. ان شاء الله تا نمازم تمام شود، او نخواهد آمد. به گوشهای از اتاق رفتم و روزنامه‌ای را که همراه داشتم به زمین انداختم و مشغول نماز شدم.

در حال خواندن نماز بودم که متوجه شدم ژنرال وارد اتاق شده است. با خود گفتم چه کنم؟ نماز را ادامه بدهم یا بشکنم؟ بالاخره گفتم نماز را ادامه می‌دهم، هرچه خدا بخواهد همان خواهد شد. سرانجام نماز را انجام کردم و در حالی که روی صندلی می‌نشستم، از ژنرال معدتر خواستم. ژنرال پس از چند لحظه سکوت، نگاه معناداری به من کرد و پرسید: «چه می‌کردی؟»

گفتم: «عبادت می‌کردم.»

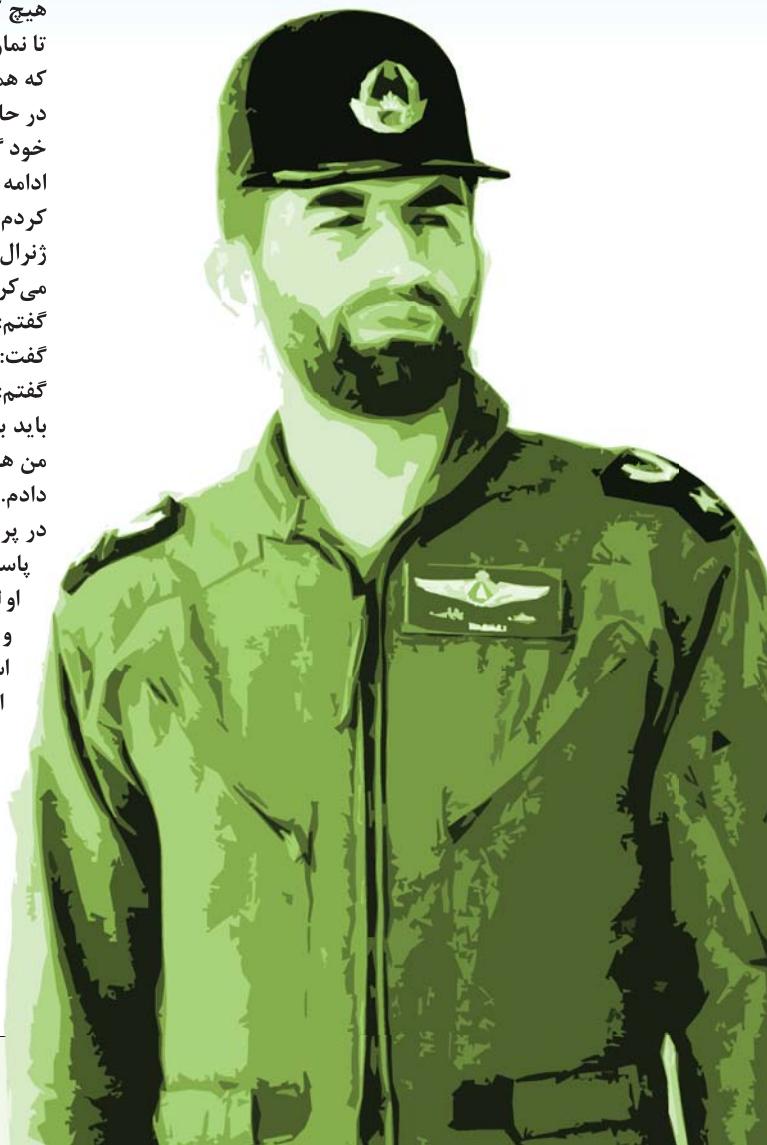
گفت: «بیشتر توضیح بده.»

گفتم: «در دین ما دستور بر این است که در ساعت‌های معینی از شب‌انه روز باید با خداوند به نیایش بپردازیم. در این ساعت زمان آن فرارسیده بود. من هم از نبودن شما در اتاق استفاده کردم و این واجب دینی را انجام دادم. ژنرال با توضیحات من سری تکان داد و گفت: «همه این مطالبی که در پرونده تو آمده، مثل اینکه درباره همین کارهایست. این طور نیست؟» پاسخ دادم: «آری همین طور است.»

او لبخندی زد. از نوع نگاهش پیدا بود که از صداقت و پایبندی من به سنت و فرهنگ و رنگ نباختنم در برابر تجدد جامعه آمریکا خوش‌ش آمده است. با چهره‌ای بشاش خودنویس را از جیبش بیرون آورد و پرونده‌ام را امضا کرد. سپس با حالتی احترام‌آمیز از جا برخاست و دستش را به سوی من دراز کرد و گفت: «به شما تبریک می‌گویم. شما قبول شدید. برای شما آرزوی موفقیت دارم.»

من هم متنقابل از او تشکر کردم، احترام گذاشتم و از اتاق خارج شدم. آن روز به اولین محل خلوتی که رسیدم، به پاس این نعمت بزرگی که خداوند به من عطا کرده بود، دو رکعت نماز شکر خوامند.

بخشی از خاطرات شهید عباس بابایی





اصلًا بیاید اول ما درباره حماقت تاریخ حرف بزنیم. از قدیم گفته‌اند! بهترین دفاع حمله است!

سلام ممنون به خاطر مجله خوبیون. فصل امتحانات نزدیکه و ما مشغول درس خوندیم و وقتی برای مجله خوبیون نوشتم ممکن است اینجا ممکن باشد که این متن را در میان مقاله های دیگر نمایم.

نئی دامن می شود که چاپ نکنیم یا چه؟ من یک نویسنده جزء ساده‌ام. اما در همین حد بگوییم که اگر مجله در دستانت است و این پیام را می‌خوانی، احتمال ۹۹ درصد یعنی چاپ شده است. این راز بین من و تو بماند!

سلام خیلی خوبه که پیام را رو پشت مجله چاپ می کنید. الان حس می کنم واقعاً با دانش آموزان ارتباط دارید. قبلاً فکر می کردم هرچی دستتون می یاد چاپ می کنید، ولی الان می دونم برای نظراتمون ارزش قائلید. خیلی ممنون.

یه دانش آموز دهم انسانی از تبریز
ای «به دانش آموز انسانی از تبریز»، به جان نویسنده این صفحه،
فقط کسی که انسانی خوانده باشد، با این عمق متوجه ارزش کار ما
می شود. اینکه ما می توانیم پیامک الکی از طرف خودمان بنویسیم
و نمی نویسیم (البته شما که نمی دانید ما واقعاً می نویسیم یا نه،
اما همین که اعتماد می کنید خودش یک دنیا ارزش دارد). برای
اینکه خیال خوانندگان این صفحه را راحت تکیم، بگوییم: ما تمام
پیامک های شما را با صبر و حوصله می خوانیم. نظراتتان را گوش
می دهیم، به غلطهای املایی تان مخندهیم و انتقاداتتان را ساعی
می کنیم منتقل کنیم. شاید خیلی هایشان اینجا چاپ نشوند، اما
مطمئن باشید وقتی پیامک خالی هم می فرستیم، ما اینجا از این
کپسول های هوای بادکنکی خریده ایم، خودمان پُرش می کنیم و
هم خوانیم!

سلام. من رقیه مس طوری، کلاس دوازدهم روسایی
لیقوان هستم. خیلی ممنون، مجله‌تون حرف نداره.
من هر بار مجله‌تون به دستم می‌رسه، نگاه می‌کنم ببینم
سردبیر مجله چه حرف امیدوار کننده‌ای نوشته، و هر بار
مجله به دستم می‌رسه، یه ده بار پشت سر هم نوشته هاتونو
می‌خونم. شما با این حرف‌خیلی منو امیدوار می‌کین. ممنون.
سلام رقیه‌جان. بابا چقدر جدی می‌گیری اد بار؟! باور کن سردبیر
هم مجله را قبل از چاپ، ده بار نمی‌خواند؛ دیگر پشت سر هم که
بیماند. نفس بگیر بیانش. امتحان که از مجله نمی‌گیریم! امتحان
بگیریم هم گفته باشم، ما سر جلسه ساندیس و کیک نمی‌دهیم؛ اگر
انگیزه‌ای این است! نمره پایانی تان هم مجموع فعالیتهای کلاسی،
پیامکی و امتحان است. با خودکار قرمز هم نتویسید. همین‌طور با
مداد، حتاً اگ مشکل نم باشد!

نظراتتان را برای ما پیامک کنید:

سیده‌های اردیپوشت

۳۰

محله که در کل به شما تعلق دارد: اما این بخش، دیگر شور به شما تعلق داشتند را در آزاده و یکباره هرچه شما برای ما بفرستیدی خوآند. باشی می‌دهد و چاب می‌کند. شاید برا این سوال پیش بیاید که کجا بفرستید؟ این قدر راه از این طبقه داریم که نگو و نبرس: این از ایمیل‌ان: javan@roshdmag.ir; این از سامانه بیامکی مان: ۳۰۰۸۹۵۱۹، این هم از کانال‌مان: iRoshd@ که انجا هم برایتان کلی مطلب بهروز و دست‌تاوی، نظرسنجی، مسابقه و... می‌گذرانند. با طرح پیشنهادها و حرفها و در دل هایتان، هم خودتان سبک می‌شود و هم به ما کمک می‌کنید که بپرسیم.

درود بر شما! همیشه دوست داشتم سن مجله رشد
جوان رو بدونم.

درود بر خودت ای جوان! چه خوش پیغام فرستادی که سامانه را
گل فشان کردی. (بخشیدا به نویسنده این بخش تابه حال کسی
درود نفرستاده بود. از موقعیت استفاده کرده، مانور پاسخ نهان فارسی
برگزار کردم. (راستی اجازه بدھید یک پرانتز دیگر در دل آن پرانتز
باز کنم و بگویم مانور نه! رزمایش (راستی دوم، وقتی در دل یک
پرانتز، یک پرانتز دیگر باز می کنیم، پرانتز قبلی را کجا می بندیم؟))
از پرانتز بگذریم، سمن مجله های رشد دیگر چیست؟ مثلاً رشد
جوان پیرسیم: «راستی رشد جان! چندساله؟» نمی دانم شاید هم
جواب بددهد، امتحان کنید. اما اگر از سمن مجله، منظورتان سمن
نویسنده ای است، من که خانم و سمن را اعمراً بتوانید بفهمید. بقیه
را هم بیشنهاد می کنم همچو وقت نفهمید. شما می دانید که در فیلم ها
با کسانی که زیاد می دانند چه می کنند؟

تاریخ در مورد حماقت ما چه خواهد گفت؟

نمی‌دانم این پیام را برای مجلات دیگر می‌خواستی بفرستی
یا مثلاً برنامه‌های سنجین تحلیلی شبکه چهار. اما حالا که برای ما
آمده، جواب می‌دهیم.

تاریخ درباره حماقت ما چه خواهد گفت؟ تاریخ کیست دیگر؟
دوسستانه نصیحت کنم، اقدر به حرف مردم اهمیت نده! مگر تاریخ
وقتی ما یک نمره از کتابش می خواستیم به حرف ما اهمیت داد
که ما به حرفش اهمیت بدهیم؟ بگذار هرچه که می خواهد بگویید،
نگوید. اصلاً، موقع که در باش، حرف زد، به حرفش، فک ممکن است.

